

«میان سرکوب و مقاومت؛

بررسی تجربه زندانیان سیاسی در ایران و جمهوری دموکراتیک آلمان»



حنیف حیدر نژاد- اخیرا کتابی در آلمان با عنوان «میان سرکوب و مقاومت؛ بررسی تجربه زندانیان سیاسی در ایران و جمهوری دموکراتیک آلمان» منتشر شده است. این کتاب حاصل پژوهشی است که دکتر „هانه بالتزر- Hanne Balzer“ پژوهشگر مهاجرت، انتگراسیون و تبعید در مدرسه عالی امورتربیتی و آموزشی پتسدام نوشته است. کتاب در آوریل ۲۰۲۴ انتشار یافته و ۲۵۷ صفحه شامل پنج بخش است.

بخش اول کتاب به مقدمه اختصاص دارد.

بخش دوم شامل قسمت نظری بوده و این موضوعات را شامل می‌شود:

- پدیده‌ی تحت تعقیب قرار گرفتن سیاسی
- تحولات سیاسی در ایران از زمان انقلاب اسلامی
- تحولات سیاسی در جمهوری دموکراتیک آلمان (DDR) و دوره پس از اتحاد دوباره
- مبانی حقوقی مربوط به تحت تعقیب قرار گرفتن سیاسی
- تغییرات در قانون پناهندگی در آلمان
- توانمندسازی به عنوان فرآیند خودآگاهی و خودمختاری
- رویکرد شرایط زندگی و فرصت‌های تحقق به عنوان یک مفهوم نظری
- مطالعات تجربی درباره افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران و جمهوری دموکراتیک آلمان
- شرایط زندگی افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران و نحوه مواجهه آنها با شرایط جدید
- شرایط زندگی افراد تحت تعقیب سیاسی از جمهوری دموکراتیک آلمان و نحوه مواجهه آنها با شرایط جدید
- شرایط زندگی فرزندان افراد تحت تعقیب سیاسی و نحوه مواجهه آنها با شرایط جدید
- مشارکت اجتماعی به عنوان شکلی از توانمندسازی برای و توسط پناهجویان

بخش سوم به روش‌شناسی اختصاص داده شده و شامل موارد زیر است:

- طراحی تحقیق
- روش‌های جمع‌آوری داده‌ها

- مصاحبه با متخصصان
- روش‌های تحلیل داده‌ها

بخش چهارم به ارائه نتایج اختصاص داشته و به این موارد می‌پردازد:

- تجربیات و شرایط زندگی افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران
- تجربیات و شرایط زندگی افراد تحت تعقیب سیاسی از جمهوری دموکراتیک آلمان (DDR)
- شباهت‌ها و تفاوت‌های افراد تحت تعقیب سیاسی در ایران و جمهوری دموکراتیک آلمان (DDR)
- دیدگاه‌های نسل‌های بعدی افراد تحت تعقیب سیاسی در ارتباط با والدین آنها

بخش پنجم و پایانی کتاب به بحث در مورد نتایج و چشم‌انداز آینده می‌پردازد و به این موضوعات اشاره دارد:

- تجربیات مربوط به آزار سیاسی در ایران و جمهوری دموکراتیک آلمان (DDR)
- بازتاب‌های روش‌شناختی و محدودیت‌ها
- توصیه‌های سیاسی و چشم‌انداز آینده
- پیشنهادات برای اقدامات سیاسی
- چشم‌انداز آینده برای بهبود شرایط افراد تحت تعقیب سیاسی و نسل‌های بعدی

نویسنده که همزمان با جنبش «زن، زندگی، آزادی» و تظاهرات بزرگ ایرانیان در برلین مشغول تنظیم کتاب خود بوده، در مقدمه یادآور می‌شود: ۲۲ اکتبر ۲۰۲۲ و در اعتراض به ۴۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران، حدود ۸۰ هزار نفر از جمله ایرانیان تبعیدی که در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی ایران را ترک کرده بودند در خیابانهای برلین تظاهرات کردند.



ایرانیان در کشورشان با وجود خطرهای زیاد برای آزادی مبارزه می‌کنند و هر زمان که به دلیل بالا رفتن خطر دستگیری امکان ادامه

مبارزه وجود نداشته باشد، ناچار برای حفظ جان کشور را ترک و در سرزمینی دیگر درخواست پناهندگی می‌دهند. اعتراض و مبارزه آنها در خارج از ایران ادامه و استمرار مبارزه شان در داخل کشور است. رژیم حاکم بر ایران برای حفظ حاکمیت خود از خشونت، زندان و اعدام به عنوان ابزاری برای سرکوب خواسته‌های آزادیخواهانه مردم استفاده می‌کند. تظاهراتی که با شعار «زن، زندگی، آزادی» در جریان است به طرز وحشیانه‌ای توسط رژیم ایران سرکوب می‌شود، با این حال، این امر مانع از ادامه اعتراض افراد از گروه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، مذهبی و قومی در جامعه نمی‌شود، زیرا «چیزی برای از دست دادن» باقی نمانده است.

دکتر هانه بالتزر هدف پژوهش خود را «نشان دادن شباهت‌ها و مشترکات و تفاوت‌های فعالین سیاسی تحت تعقیب در ایران و جمهوری دموکراتیک آلمان» (آلمان شرقی) که پس از فرار به جمهوری فدرال آلمان (آلمان غربی) آمده و در آنجا زندگی می‌کنند، بیان می‌کند. نویسنده در پژوهش خود به

دنبال آن است که بداند با وجود مشابهت‌ها و تفاوت‌ها، تجربه افرادی که تحت تعقیب سیاسی بوده‌اند چه بوده و چگونه با مشکلات مواجه شده‌اند.

بالتزر در پژوهش خود همچنین به تاثیر فرار این افراد در زندگی آنها در کشور، هم بر روی خودشان و هم بر روی دیگر افراد خانواده، به ویژه فرزندان‌شان پرداخته است. او تاکید دارد: «وضعیت افراد تحت تعقیب سیاسی و پناهندگان ایرانی که در تبعید و در آلمان زندگی می‌کنند تا کنون به اندازه کافی مورد پژوهش قرار نگرفته است. مطالعاتی که بطور جامع به وضعیت زندگی ایرانیان یا روش برخورد آنها به ویژه افراد تحت تعقیب سیاسی، وجود ندارد، بنابراین این تحقیق به پر کردن این شکاف می‌پردازد... در این تحقیق برای نخستین بار وضعیت زندگی آسیب‌دیدگان سیاسی از ایران و نسل‌های بعدی آنها مورد بررسی قرار گرفته است.»

بخش بزرگی از این پژوهش به تجربه مواجهه زندانیان سیاسی سابق و جان به دربرگان از زندان و شکنجه با «خود» پس از تبعید اختصاص دارد. این بخش به وضعیت روانی زندانیان سابق در تبعید توجه دارد که در آن به تروما یا آسیب روحی- روانی و تاثیرات آن بر روی فرد پرداخته شده است. همچنین تاثیرات تروما بر روی افراد خانواده، به ویژه فرزندان و پیامدهای آن در روابط والدین و فرزندان و آینده زندگی فرزندان بررسی شده است. بطور خاص مطالعه این قسمت توصیه می‌شود.

در قسمت دیگری از این پژوهش، تجربه آلمان شرقی در سرکوب مخالفان سیاسی و استفاده از روشی با عنوان «روانشناسی عملیاتی» توضیح داده شده که با مطالعات بیرونی تکمیل شده است. آشنائی با این روش برای آشنائی با سیستم سرکوب و شکنجه بسیار مهم است، به ویژه آنکه جمهوری اسلامی می‌تواند از این روش‌ها کمک بگیرد.

تعریف پیگرد سیاسی

دکتر هانه بالتزر با استفاده از منابع مختلف و در تعریف «تحت تعقیب بودن سیاسی» این مشخصه‌ها را ارائه می‌دهد: سرکوب عیان و قابل مشاهده و یا ناپیدا، ظلم و بی عدالتی شدید، آزار و شکنجه با انگیزه‌های سیاسی از سوی رژیم.

نویسنده تاکید می‌کند نمی‌توان مشخصه‌ها را فقط به این موارد محدود کرد و یادآور می‌شود: «اشکال نامرئی آزار و شکنجه سیاسی وجود دارد که گاهی افراد آسیب دیده هنوز از آن رنج می‌برند... آزار و شکنجه سیاسی، چه در اشکال قابل مشاهده و چه در شکل ناپیدا، بار زیادی بر دوش آسیب‌دیدگان و فرزندان آنها می‌گذارد.» او یادآور می‌شود مشابهت‌هایی در به کار گرفتن روش‌های پیدا و پنهان سرکوب در جمهوری دموکراتیک آلمان و جمهوری اسلامی وجود دارد، اما به دلیل آنکه این موارد مستند نمی‌شوند، دسترسی به آمار یا جزئیات آن از سوی سازمان‌های حقوق بشری امکانپذیر نیست.

نویسنده پیامدهائی را که متوجه یک فعال سیاسی دستگیر شده می‌شود چنین برمی‌شمرد: شکنجه، رفتار یا مجازات ظالمانه، غیر انسانی و تحقیر آمیز- بازداشت بدون اتهام و محاکمه و محرومیت از آزادی در پی یک محاکمه ناعادلانه- مجازات اعدام پس از یک محاکمه ناعادلانه- کشتار و قتل فراقانونی.

بالتزر همچنین یادآور می‌شود شکنجه و آزار با اهداف سیاسی هم در جمهوری دموکراتیک آلمان و هم در جمهوری اسلامی ایران وجود داشته است. او آثار و پیامدهای آزار و اذیت سیاسی را اینگونه بر می‌شمرد: اختلال و محدودیت در حوزه عمل روزانه، تغییر شخصیت- ایجاد نقص جسمی و روانی، تخریب شخصیت- رنج شدید روحی و جسمی، از هم گسیختگی رابطه فرد با محیط اجتماعی و خانوادگی- هرگاه که هدف یک گروه خاص باشد؛ نابودی و از بین بردن موجودیت آن گروه که می‌توانند از مصادیق نسل‌کشی تلقی شود.

کارشناسان گروه ایرانی

هانه بالتزر برای ارزیابی شرایط افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران، در زمینه وضعیت زندگی آنها در آلمان، در مجموع با هفت کارشناس از حوزه‌های درمانی، اجتماعی و سیاسی مصاحبه کرده است.

برای بررسی تجارب و راه‌های برخورد با آزار و اذیت سیاسی در ایران، در مجموع هشت مصاحبه با افراد آسیب‌دیده از ایران که در دهه‌های هشتاد و نود میلادی (شصت و هفتاد خورشیدی) به آلمان گریختند، انجام شده است. افراد آسیب‌دیده بین سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۹۲ از ایران خارج شدند، اگرچه اکثریت آسیب‌دیدگان اندکی پس از انقلاب اسلامی در اوایل دهه ۱۹۸۰ وارد آلمان شدند.

افراد مورد بحث به‌خاطر فعالیت‌های سیاسی خود در ایران تحت پیگرد قرار گرفتند. این فعالیت‌ها شامل کارهای اجتماعی و سیاسی مانند بحث‌های سیاسی، توزیع اعلامیه و تراکت، شرکت در تظاهرات و تشکیل گروه‌های سیاسی بود. اجرای این فعالیت‌ها تنها تحت شرایطی بسیار نامناسب ممکن بود، زیرا رژیم ایران به دنبال پیگرد و دستگیری فعالان سیاسی بود و بسیاری از آنها مجبور به زندگی پنهانی و نیمه مخفی شدند.

داده‌های مربوط به جمهوری دموکراتیک آلمان

هانه بالتزر در بخشی از کتاب، شرایط اجتماعی در آغاز دهه ۶۰ میلادی در آلمان شرقی را اینگونه تشریح می‌کند:

«به دلیل وضعیت بد سیاسی و اقتصادی در جمهوری دموکراتیک آلمان که به دلیل پرداخت غرامت به اتحاد جماهیر شوروی دشوارتر شده بود، بطور مکرر اعتراضات سراسری در جامعه رخ می‌داد. این اعتراضات در قیام مردمی ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ اوج گرفت و روشن شد مردم خواستار آزادی‌های دموکراتیک و وحدت با جمهوری فدرال آلمان هستند.»

سال ۱۹۶۰ میلادی بسیاری از شهروندان از جمهوری دموکراتیک آلمان به غرب، یعنی جمهوری فدرال آلمان گریختند. پس از آن، رهبری دستگاه امنیتی کشور - SED - به آلمانی:

Sozialistische Einheitspartei Deutschlands یا «حزب متحده سوسیالیستی آلمان» شروع به ساختن دیوار در 13 اوت 1961 کرد.»

این تلاش ناامیدانه رهبری حزب متحده سوسیالیستی آلمان برای مقابله با تهدید جلوگیری از فروپاشی جمهوری دموکراتیک آلمان و از دست دادن قدرت مرتبط بود. این حزب از سال ۱۹۴۹ تا زمان فروپاشی آلمان شرقی در سال ۱۹۹۰، کنترل کامل سیاسی و ایدئولوژیک بر کشور را در اختیار داشت. این حزب برای مجاب کردن جوانان برای ماندن در کشور، به آنها وعده آینده روشن می‌داد.

برای وفاداران به رژیم سهمیه‌بندی ورود به دانشگاه تعیین شده بود. نویسنده‌ی این کتاب، سرکوب و تحت تعقیب قرار گرفتن مخالفین سیاسی در جمهوری دموکراتیک آلمان را در چند دوره اینگونه معرفی می‌کند:

مرحله اول از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹: از ۱۲۷ هزار زندانی سیاسی محبوس، یک سوم آنها به خاطر شرایط بد زندان و اعمال خشونت در زندان درگذشتند.
مرحله دوم: گسترش جوّ وحشت، افزایش دستگیری‌ها و شرایط خراب زندان
مرحله سوم: به دلیل فشارهای بین‌المللی، بهتر شدن نسبی شرایط زندان
مرحله چهارم: جنگ روانی برای قدرت‌نمایی، عقب‌نشینی حکومت از شکنجه فیزیکی و روی آوردن به شکنجه‌های روحی- روانی

برخی روش‌های نامرئی سرکوب در جمهوری دموکراتیک آلمان عبارت بودند از:

- زیر نظر داشتن، تعقیب و مراقبت، بازداشت و بازجوئی‌های خودسرانه
- فشارهای روانی هنگام بازجوئی
- استفاده از روش‌های روانی برای شناخت نقطه ضعف و حساسیت‌های زندانیان برای به حرف در آوردن آنها
- ممنوع‌الکار کردن و ممنوعیت‌های اشتغال و محدودیت‌های زندگی اجتماعی
- ممنوعیت مسافرت و زیر فشار قرار دادن افراد خانواده
- زیر نظر داشتن زندانیان حتی بعد از آزادی از زندان

در آلمان شرقی عنوان «زندانی سیاسی» بطور رسمی هیچگاه استفاده نمی‌شد. همانطور که در جمهوری اسلامی از این عنوان خودداری شده و بجای آن زندانی امنیتی گفته می‌شود.

برآورد می‌شود در طول عمر جمهوری دموکراتیک آلمان بیش از صد هزار زندانی سیاسی وجود داشته که هزاران نفر از آنها در زندان درگذشتند. همچنین برآوردها نشان می‌دهد که ۳۰۰ هزار نفر نیز از آسیب‌های روانی ناشی از دستگیری و شکنجه رنج می‌بردند. افراد خانواده و نسل‌های بعدی در اینجا منظور نشده است.

نویسنده ادامه تحولات سیاسی- اجتماعی جمهوری دموکراتیک آلمان را به اختصار چنین برمی‌شمرد:

- قطع پیوندهای ملی و جایگزین کردن ارزش‌های سوسیالیستی توسط حکومت
- دوره پایانی: افزایش درخواست ویزا برای سفر به خارج، افزایش نارضایتی و تظاهرات اعتراضی، تجمع‌های اعتراضی ده‌ها و بعد صدها و بعد هزاران نفری با خواست دموکراسی و حقوق بشر، شکل‌گیری اپوزیسیون
- اکتبر ۱۹۸۹ شروع فروپاشی، عبور مردم از نظام و درخواست اتحاد با جمهوری فدرال آلمان (غربی)
- نوامبر ۱۹۸۹ فروریختن دیوار برلین
- افزایش اعتراضات و تظاهرات‌های خیابانی، کنارگیری رهبر حزب و کشور و فروپاشی سیستم سیاسی و سلسله مراتب در آن و موج استعفای رهبران رده اول و میانی

توضیح ضروری

این کتابگزاری بر آن قسمت از پژوهش این کتاب که به ایران و ایرانیان اختصاص دارد تمرکز کرده است. در برخی موارد که مشابهت‌های معنی‌داری بین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) وجود داشته باشد، به آن موارد اشاره می‌شود. این موضوع آنجا اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که در نظر داشته باشیم تا قبل از فرو ریختن دیوار برلین و در پی آن از هم پاشیده شدن آلمان شرقی، این احتمال وجود داشت که دستگاه‌های امنیتی حکومت ایران مستقیم یا غیرمستقیم از تجارب رژیم آلمان شرقی در سرکوب مخالفین و شکنجه زندانیان استفاده کرده باشند. پژوهش هیچ اشاره‌ای به این موضوع ندارد.

از آنجا که برای ایرانیان «جمهوری دموکراتیک آلمان» بیشتر با نام «آلمان شرقی» شناخته می‌شود، از هر دو نام استفاده می‌شود. همچنین بجای نام «جمهوری فدرال آلمان» از «آلمان» استفاده می‌شود.

هانه بالتزر در بخش‌های مختلف کتابش از پژوهش‌ها یا گزارش‌های میدانی متعدد که مربوط به سال‌های مختلف از ۱۹۹۶ به بعد می‌شود بهره گرفته، اما در نوشته حاضر برای رعایت اختصار و فاصله گرفتن از زبان تخصصی کتاب، به منابع ارجاع داده نشده و صرفاً ترجمه یا عین نقل قول‌ها آورده شده است.

کتاب «میان سرکوب و مقاومت؛ بررسی تجربه زندانیان سیاسی در ایران و جمهوری دموکراتیک آلمان»، زندگی ایرانیان در زمینه‌های مختلف را مورد بررسی قرار داده و آمار و داده‌هایی ارائه می‌دهد که بخشی از آن مربوط به دهه‌های گذشته بوده و به‌روز شده نیست. اما گردآوری همه این اطلاعات در یک کتاب بطور یکجا، در نوع خود تازگی داشته و به شناخت بهتر وضعیت ایرانیان در آلمان در گذر زمان بسیار کمک می‌کند.

مطالب مرتبط با ایران از بخش‌های مختلف کتاب جمع‌آوری و تلاش شده تا با حفظ ارتباط موضوعی، در دسته بندی‌های مختلف تنظیم شود.

بخش بندی‌های آورده شده در نوشته حاضر انطباقی با اصل کتاب نداشته و صرفاً برای تسهیل در انتقال موضوعات است.

بخش اول

این بخش به بررسی وضعیت ایرانیان تحت تعقیب سیاسی که در آلمان زندگی می‌کنند پرداخته و موضوعات مختلفی را شامل می‌شود، از جمله: فرار به آلمان، وضعیت مادی، وضعیت تحصیل و آموزش، کار و اشتغال، ادغام در جامعه، گرایش و فعالیت‌های سیاسی در آلمان، خانواده و ارتباطات اجتماعی، تجربه تبعیض، احساس نسبت به جامعه آلمان.

اشکال پیگرد سیاسی

هانه بالتزر در کتاب پژوهشی خود تصویری کلی از وضعیت سیاسی در ایران و خطراتی که متوجه فعالان سیاسی مخالف رژیم می‌شود ارائه داده و می‌نویسد: فعالیت سیاسی مخالفان حکومت در ایران با خشونت از سوی رژیم ایران همراه است و منجر به بازداشت، شکنجه و اعدام می‌شود. بنابراین، اشکال پیگرد سیاسی در ایران عمدتاً قابل مشاهده هستند. افراد تحت پیگرد به دلایل سیاسی در بازداشت بوده، تجربه‌های خشونت‌آمیز را تجربه کرده یا با ممنوعیت‌های تحصیلی و شغلی مواجه شده و ممکن است تحت تأثیر چندین شکل از پیگرد سیاسی قرار گیرند.

شکنجه، تجاوز و سوء استفاده جنسی نیز در زندان‌های ایران به عنوان روشی معمول شناخته شده‌اند، اگرچه افراد مورد بررسی در مصاحبه‌ها از تجربیات شخصی خود در این زمینه صحبت نکردند. قربانیان سیاسی بطور منظم شاهد بودند که افراد در خیابان مورد ضرب و جرح قرار می‌گرفتند یا در زندان‌ها شکنجه و اعدام می‌شدند.

وضعیت زندان‌ها نیز بسیار وحشتناک توصیف شده است. به عنوان مثال، یکی از قربانیان با نوزادش در زندان شاهد بود: «هر روز، هر روز، هر روز، این افراد را در اتاقی می‌بینی که برای شش نفر طراحی شده است، اتاقی به ابعاد چهار در شش، که ۱۱۵ نفر باید در آن زندگی کرده، غذا بخورند و بخوابند». نقض مداوم حقوق بشر در ایران برای قربانیان یک فشار روانی بزرگ به همراه دارد، زیرا «افرادی دارای قلبی بزرگ کشته می‌شوند، کسانی که برای دموکراسی و حقوق بشر تلاش می‌کنند. این وحشیگری سیستم است».

بالتزر تاکید می‌کند: علاوه بر این، افرادی که زندگی خود را بر اساس ارزش‌های غربی شکل داده‌اند، به دلیل عدم تحمل رژیم ایران اعدام می‌شوند. بنابراین، محدودیت‌های شدیدی در سبک زندگی افراد در ایران وجود دارد؛ زیرا آنها «نمی‌توانند همه چیز را بگویند و نمی‌توانند همه کارها را انجام دهند و وضعیت هنوز هم واقعاً بسیار وحشتناک است».

پیگرد سیاسی ممکن است حتی در تبعید نیز ادامه یابد. یکی از قربانیان که در آلمان توسط اطلاعات رژیم ایران تحت تعقیب قرار گرفته بود، می‌گوید: «باید همیشه مراقب باشم که کجا حرکت می‌کنم». همچنین، در سفرهای خارج از کشور، فعال سیاسی ایرانی باید به این فکر کند که احتمال خطر ربوده شدن برای او وجود دارد.

نویسنده نتیجه می‌گیرد: بنابراین، با فرار به تبعید، پیگرد سیاسی برای برخی از قربانیان به پایان نمی‌رسد. بطور کلی افرادی که در ایران تحت پیگرد سیاسی قرار دارند، در اینکه بتوانند اهداف و رویاهای زندگی خود را تحقق ببخشند به شدت محدود شده‌اند، این محدودیت‌ها شامل محرومیت از تحصیل و نیز فرصت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و همچنین حمایت‌های اجتماعی است.

افراد تحت پیگرد به سیستم آموزشی دسترسی نداشتند، نمی‌توانستند کار کنند و در معرض خشونت، بازداشت، شکنجه و اعدام قرار داشتند و هیچ فرصتی برای مشارکت سیاسی نداشتند.

فرار به آلمان

«من همه چیز را رها کردم. هیچ چیز به همراه نداشتم! این یعنی وقتی که از «من» صحبت می‌کنم، در واقع درباره نسل خودم صحبت می‌کنم. هیچ ارتباطی با خانه، هیچ گرمی خانوادگی یا والدین، خواهر و برادر، خویشاوند، شغل! یعنی تو هیچ چیزی نداری!»

هانه بالتزر می‌نویسد: به دلیل پیگرد سیاسی در ایران، افراد مورد بحث دیگر امکان ماندن در کشور خود را نداشتند و این امر نیاز به فرار به تبعید را ضروری می‌کرد. البته همراهی و همکاری با مقررات رژیم ایران یا حمایت فعال از آن می‌توانست مانع از پیگرد شود. این تصور برای قربانیان غیرقابل تحمل بود: «در اینصورت بی‌معنی می‌شوی و دیگر خودت نیستی!»

فرار به شکل‌های مختلفی انجام می‌شد، اما هیچکدام از آنها بطور طولانی برنامه‌ریزی نمی‌شد، زیرا آنها معمولاً به دلیل تشدید وضعیت سیاسی، به سرعت ایران را ترک می‌کردند. همچنین، فرار با هزینه مالی بالایی همراه بود که همه قربانیان سیاسی قادر به تأمین آن نبودند. آلمان به عنوان کشوری برای پذیرش، برای برخی از قربانیان جذاب بود، زیرا دموکراسی آن در ایران شهرت خوبی داشت.

یکی از راه‌های فرار، سفر چندماهه‌ای از ایران به مرز افغانستان یا ترکیه و سپس به آلمان بود. برای فرار از طریق کوه‌های ترکیه، زمان طولانی و دشواری نیاز بود: «این روند برای همیشه طول کشید. اما... ما در نهایت در ترکیه بودیم و کل سفر از ایران به آلمان حدود سه ماه طول کشید».

مسیر از ترکیه به آلمان یا با هواپیما یا به صورت پیاده طی می‌شد: «ما باید از طریق زمین به آلمان می‌رسیدیم و مسیر اینگونه بود: ترکیه، بلغارستان، یوگسلاوی، اتریش و سپس آلمان».

فقط افرادی می‌توانستند با هواپیما به آلمان سفر کنند که هنوز ممنوعیت خروج نداشتند، که این نیز همیشه با خطر بازداشت در فرودگاه یا در حین پرواز همراه بود. بنابراین، امید چندانی به موفقیت فرار با هواپیما وجود نداشت: «این یک خداحافظی معمولی محسوب نمی‌شد، زیرا ما همه به‌خوبی نمی‌دانستیم که در ایست بازرسی، مرا رد کنند. حتی تا زمانی که در هواپیما بودم، هنوز هم باور نداشتم که از ایران خارج شدم».

هانه بالتزر نتیجه می‌گیرد: بنابراین، فرار از ایران همیشه با ترس و عدم قطعیت زیادی همراه بود. طبق گفته یکی از قربانیان، نام افرادی که اجازه خروج از ایران را نداشتند در دفتری بطور دستی یادداشت شده بود. این امر محدودیت‌های آزادی‌های فردی و همچنین مکانیزم‌های کنترلی رژیم ایران را به عنوان نشانه‌هایی از سرکوب سیاسی در ایران به وضوح نشان می‌دهد.

وضعیت مادی

هانه بالتزر می‌نویسد: وضعیت مادی و مالی افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران که خود را به آلمان رسانده و در این کشور زندگی می‌کنند بر اساس وضعیت اقامت آنها تعیین می‌شود. تا زمانی که وضعیت اقامت آنها تعیین نشود، عمدتاً به تأمین مادی اولیه که از اداره تأمین اجتماعی (اداره سوسیال) پرداخت می‌شود، محدود می‌باشند. پس از ورود به آلمان، این افراد تا زمانی که اجازه

اقامت دریافت نکنند، حق کار ندارند که این موضوع تأثیر مستقیمی بر وضعیت کلی زندگی آنها دارد. این افراد در ابتدا موظفند در اقامتگاه‌های پناهندگان اسکان یابند که با نارضایتی آنها همراه است: «پناهندگان ایرانی بیش از هر چیز آرزو داشتند تا هر چه سریع‌تر اقامتگاه‌های پناهندگان را که باید در طول مدت بررسی درخواست پناهندگی‌شان در آنجا زندگی کنند، ترک و در شرایط بهتری زندگی کنند».

پس از دریافت تأییدیه پناهندگی، یافتن مسکن برای آنها اغلب دشوار است. بیشتر ایرانیان در زمان تحقیق در آپارتمانهای اجاره‌ای زندگی می‌کردند و از وضعیت مسکن خود ناراضی بودند.

بسیاری از این افراد پس از ورود به آلمان در شرایط مادی بسیار بحرانی بودند. «دو سال اولی که اینجا بودم و منتظر مصاحبه و تأیید پناهندگی سیاسی خود بودم، هیچ‌چیز نداشتم. هیچ‌چیز».

دشواری دسترسی به بازار کار و مسکن برای متقاضیان پناهندگی، محدودیت‌های اجتماعی و اقتصادی آنان را آشکار می‌کند. بیشتر افراد اکنون در سطح درآمد متوسط قرار دارند. همه آنان نگران آینده بازنشستگی خود هستند، زیرا به دلیل تعقیب سیاسی و فرار، وقفه‌های زیادی در کار آنان ایجاد شده است: «و بسیاری از ما هیچ‌وقت کار درست و حسابی یا کارهای بلندمدت با درآمد خوب نداشته‌ایم، و این یعنی بازنشستگی ما هم مثل بسیاری دیگر از هموطنانمان، وضع خوبی نخواهد داشت». نگرانی از فقر در دوران بازنشستگی حتی در بین افرادی که در حال حاضر وضعیت مالی خوبی دارند، دیده می‌شود: «من آلمانی هستم، سال‌ها کار کرده‌ام، و وقتی بازنشسته شوم، ۶۰۰ یورو دریافت می‌کنم... سپس باید به اداره تامین اجتماعی بروم، درخواست کمک مالی کنم و در خیابان بطری‌های باز یافتی جمع کنم».

این توصیفات نشان می‌دهد که چالش‌های مربوط به فقر در دوران بازنشستگی در آلمان ممکن است با فعال شدن عوارض دوران پیگرد سیاسی در ایران، تشدید هم بشود. افرادی که از ایران به آلمان گریخته‌اند، بطور کلی از وضعیت مسکن خود راضی هستند. آنها یا اجاره‌نشین هستند یا مالک خانه. برای آنان مهم است که در خانه خود احساس امنیت و راحتی کنند، زیرا این مکان جایی برای استراحت و آرامش آنهاست.

از دید هانه بالتزر، صرف نظر از وضعیت مالی، در میان ایرانیان تحت تعقیب سیاسی، رضایت از زندگی کنونی وجود دارد. برای این افراد، زندگی در امنیت اساساً مهم‌تر از ثروتمند بودن است که اولویت‌بندی ارزش‌های آنها را نشان می‌دهد: «من با پول کم هم می‌توانم خوب زندگی کنم، با پول زیاد هم می‌توانم خوب زندگی کنم [...] شاید کسی دیگر بگوید: این کم است، اما من راضی نیستم». من می‌توانم بگویم: «برای من کافی است و با آن زندگی می‌کنم».

به دلیل وضعیت اقتصادی ضعیف در ایران، تعقیب سیاسی و ممنوعیت‌های شغلی همراه با آن، فرار به آلمان و وضعیت پناهندگی، افراد ناچار شده‌اند با منابع مالی اندک زندگی کنند.

به دلیل دشواری‌های شناسایی مدارک تحصیلی در مورد بسیاری از افراد و همچنین نداشتن مهارت‌های زبانی، آنها همیشه نتوانسته‌اند در حرفه خود که در ایران مشغول به آن بودند کار کنند و ناچار به انجام کارهایی شده‌اند که با تخصص‌شان مطابقت نداشت. با اینهمه، بیشتر این افراد به گفته

کارشناسان، بسیار انگیزه داشتند» که شغلی پیدا کنند و زندگی جدیدی در آلمان بسازند. بسیاری از کسانی که در ایران کار کرده بودند، پس از ورود به آلمان تمایل داشتند کارهای کمکی انجام دهند، زیرا تمرکز آنان بر کارهای سیاسی بود و تصور می‌کردند که حضورشان در آلمان موقتی است.

وضعیت تحصیلی و اشتغال

بر اساس پژوهش‌های بالتزر افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران معمولاً با مدارک تحصیلی بالا وارد آلمان می‌شوند، اما این موضوع تضمینی برای ورود آنها به بازار کار آلمان نیست. بیشتر پناهندگان ایرانی تبعیدی در آلمان پیش از فرار از ایران دارای مدارک تحصیلی بالایی بودند. بیش از نیمی از مصاحبه‌شوندگان، قبل از فرار شاغل بودند.

مشکلات ناشی از به رسمیت شناخته شدن مدارک تحصیلی تأثیر چشمگیری بر ادغام در بازار کار داشت. حتی شرکت در دوره‌های زبان آلمانی یا دوره‌های آموزشی، تضمین نمی‌کرد که آنها شغلی متناسب با توانمندی‌هایشان پیدا کنند. یادگیری زبان آلمانی برای تقریباً همه پناهندگان، اولین و مهم‌ترین هدف در تلاش برای تثبیت سریع در آلمان بود.

«وضعیت پناهندگانی که موفق به اخذ مدرک دیپلم در ایران شده بودند، در نگاه اول بی‌مشکل به نظر می‌رسید. اگر آنها با نمره خوب فارغ‌التحصیل شده بودند و پس از گذراندن کالج مقدماتی می‌توانستند در دانشگاه‌های آلمان تحصیل کنند».

برای ایرانیانی که بالای ۴۰ سال سن داشتند، ادغام در بازار کار دشوارتر بود: «به دلایل صرفاً رسمی، آنها اغلب نمی‌توانستند در حرفه‌ی اصلی خود شاغل شوند، به آنها اجازه داده نمی‌شد و بیکار بودند... از بین افراد مورد مصاحبه دو پزشک و یک دندانپزشک وجود داشت که دو نفر از آنها به عنوان راننده تاکسی کار می‌کردند و یک پزشک زن هم بیکار بود».

ایرانیان بدون فرزند زیر ۴۰ سال سن «در حوزه‌های پزشکی-پرستاری یا فناوری اطلاعات، بیشترین شانس را برای پیدا کردن شغلی در حرفه خود در آلمان داشتند».

برخی از ایرانیان با مدرک دانشگاهی مجبور بودند در بخش خدمات کار کنند زیرا فرصت‌های شغلی دیگری برای آنها وجود نداشت. یکی دیگر از گزینه‌ها برای آنها، شغل آزاد بود.

بطور کلی، اکثر ایرانیان «از نوع شغل خود رضایت نداشتند». از میان شاغلان، بیشترین افراد در بخش خدمات فعالیت می‌کردند. ۱۷.۱ درصد در مشاغل نیازمند تحصیلات دانشگاهی و ۹.۸ درصد در مشاغل بدون نیاز به تحصیلات دانشگاهی مشغول بودند.

وضعیت اجتماعی

بالتزر تجربیات ایرانیان در مواجهه با جامعه آلمان را از «پذیرش دوستانه و مثبت و همبستگی انسانی تا تلخی مواجهه مستقیم با نفرت و خشونت» متغیر دسته‌بندی می‌کند و می‌نویسد: تجربه ارتباطات ایرانیان با ادارات آلمانی و اداره تامین اجتماعی (سوسیال) اغلب چندان مثبت نبوده و تنها ۲۳ درصد پرسش‌شوندگان تجربیات خوب یا بسیار خوبی از این نهادها گزارش کرده‌اند. همچنین

تجربیات با همسایگان نیز به ندرت خوب یا بسیار خوب بوده است. با این حال، تجربیات خوب بیشتر با «نهادهای خیریه، مراکز مشاوره و سازمان‌های خدمات اجتماعی و موسسات آموزشی» به دست آمده است.

تعدادی از مردان ایرانی نیز تجربیاتی از اعمال نژادپرستانه و خشونت‌آمیز داشته‌اند. اگر افراد در محیط‌های خصوصی با آلمانی‌ها در ارتباط بودند، تجربه تبعیض کمتری داشتند. با این حال، یک نگرانی اصلی برای آنها «تبعیض حقوقی (قانونی) مداوم» به دلیل وضعیت اقامتی بود که منجر به ادامه نگرانی از اخراج از کشور می‌شد. بعد از به رسمیت شناختن درخواست‌های پناهندگی، تجربیات آنها در زمینه مناسبات اجتماعی و ارتباط با اداره‌های آلمانی بهبود یافت، اما همچنان گزارش‌های منفی وجود داشت. بیشتر ایرانیان در حدود ۴۰ درصد با تبعیض و نژادپرستی مواجه بوده‌اند، و بیش از ۳۰ درصد همیشه یا تقریباً همیشه این تجارب را داشته‌اند.

نویسنده همچنین به نکته دیگری اشاره می‌کند: بسیاری از ایرانیان به دلیل «تنهایی، انزوای اجتماعی و مشکلات روانی» با چالش‌هایی روبرو بوده‌اند و بسیاری به دلیل مشکلات روزمره خود قادر به ایجاد روابط گسترده اجتماعی نبوده‌اند. این مشکلات به عوامل مختلفی مانند پروسه پناهندگی، وضعیت مسکن و ماهیت اجباری مهاجرت به آلمان مربوط می‌شود.

بیشتر افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران در اوقات فراغت خود به مطالعه و دیدار با دوستان و خویشاوندان مشغول بودند. بازدیدهای متقابل به عنوان یک «هنجار فرهنگی معمول» مطرح بوده و لزوماً با «تنهایی و انزوای اجتماعی» مقابله نمی‌کند. حدود نیمی از ایرانیان در فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی شرکت می‌کردند، اما مشارکت در رویدادهای آلمانی نسبت به رویدادهایی با مشارکت‌کنندگان از دیگر ملیت‌ها کمتر بوده است.

ایرانیان در آلمان به دنبال ادغام در جامعه بوده و از این فرایند انتظار احساس تعلق و ارتقای اجتماعی داشتند. با این حال، این ادغام لزوماً آنها را از «آنگ‌زنی، به حاشیه رانده شدن و محدودیت‌های تحرک اجتماعی به دلیل ملیت یا پیشینه دینی» محافظت نمی‌کرد. بیشتر ایرانیان در آلمان احساس می‌کردند که در این کشور مورد «استقبال قرار نگرفته و واقعاً پذیرفته نشده‌اند».

بالتزیر نتیجه می‌گیرد: ایرانیان خود را با ویژگی‌هایی مانند استانداردهای بالای آموزشی یا تمایل به فرهنگ آلمانی توصیف می‌کنند. ایرانیان با تجربه‌های عمدتاً مثبت، اغلب تحصیلات بالا و مشاغل داشتند که به آنها امکان می‌داد به طبقه متوسط بپیوندند. با این حال، محدودیت‌هایی وجود داشت که حتی افراد نسل دوم، با وجود داشتن تابعیت آلمانی و مدارک تحصیلی در آلمان، هنوز احساس در حاشیه قرار داشتن می‌کردند. این حس در «حاشیه بودن» بر ایجاد ارتباط با دیگر ایرانیان تأثیر می‌گذاشت و به پنهان کردن هویت منجر می‌شد.

احساس امنیت

مطابق پژوهش هانه بالتزیر، تجربیات کسانی که در ایران تحت تعقیب سیاسی قرار گرفتند نیز متفاوت است. او می‌نویسد: پس از فرار، احساس امنیت آرامش‌بخش است، حتی اگر روند پناهندگی و محدودیت‌های مربوط به آن در آلمان یک چالش باشد. یکی از پرسش‌شوندگان می‌گوید: «راستش

برای من بهشت است. من جهنم را دیده ام و برای من اینجا بهشت است. هیچکس نمی‌تواند بیاید و مرا با تپانچه تهدید کند».

به دلیل آزار و شکنجه سیاسی در ایران و فرار، افراد آسیب‌دیده از نظر روانی تحت فشار بودند و هیچ گزینه حمایت مالی و روانی در آلمان نداشتند. رد درخواست‌های پناهندگی، که می‌تواند منجر به اخراج افراد شود، اهمیت خاصی دارد. کسانی که سرکوب توسط رژیم ایران را تجربه کرده بودند نمی‌توانستند درک کنند که در آلمان درخواست آنها رد شود: «نمی‌توانستم آن را درک کنم. من منطق را می‌دانستم. دنیا نمی‌فهمد ما چه کرده‌ایم؟ به عنوان یک انسان دیگر چه توانی باید بپردازیم؟!»

بر اساس پژوهش‌های آورده شده در کتاب، افراد آسیب‌دیده پس از ورود به آلمان، اگر خانواده‌ای در آلمان نداشتند، بیشتر به کمپ‌های پناهندگی می‌رفتند. زندگی با افراد زیاد در یک فضای کوچک اضطراب می‌آورد؛ اما افراد آسیب‌دیده از زندگی در عدم امنیت راحت شدند اما پس از ورود به آلمان به عنوان پناهجو، در پیدا کردن فرصت‌های مناسب برای ورود به جامعه دچار محدودیت شدند، زیرا بدون داشتن قبولی پناهندگی و اقامت معتبر به سختی می‌شود از توانمندی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و توانمندی‌های فردی خود استفاده کرد و از درآمد و امکانت درمانی برخوردار شد.

آنهایی که در آلمان آسیب دیده بودند، اکثراً تنها بودند و از هیچ حمایت روانی برخوردار نبودند. «وقتی پاسپورت پناهندگی خود را در جیب دارید، دیگر در امان هستید. از این لحظه به بعد همه ترس‌ها از بین می‌رود».

تحصیل و آموزش

نتیجه تحقیقات هانه بالتزر نشان می‌دهد که ایرانیان تحت تعقیب سیاسی عمدتاً سطح تحصیلی بالایی دارند و آرزوهای تحصیلی برجسته‌ای را دنبال می‌کنند. با این حال، به دلیل تعقیب سیاسی، برخی موفق به اخذ مدرک تحصیلی خود در ایران نشده‌اند. به عنوان مثال، یکی از افراد توضیح می‌دهد که به دلیل تعقیب سیاسی، مجبور به مخفی شدن و سپس ترک کشور شده است.

تعداد کمی از افراد توانسته‌اند به دلیل تعقیب سیاسی یا بسته شدن دانشگاه‌ها در دوران انقلاب فرهنگی در ایران، تحصیلات خود را ادامه داده و به پایان برسانند. محدودیت‌های موجود در سیستم آموزشی ایران که فرصت‌های اجتماعی را از آنها سلب کرده بود، موجب شده که ایرانیان پناهنده از امکانات آموزشی در آلمان به نحو احسن بهره‌برداری کنند.

بسیاری از پناهندگان ایرانی تحصیلات دانشگاهی خود را در آلمان آغاز کرده‌اند، اما به دلیل مشکلات مالی، برخی از آنها نتوانستند تحصیلات خود را به پایان برسانند. این افراد تحصیلات دانشگاهی خود را رها کرده و بجای آن، دوره‌های فنی و حرفه‌ای **Ausbildung** را گذرانده و با موفقیت به پایان رسانده‌اند.

بسیاری از این افراد با انگیزه بالا مسیرهای طولانی را طی می‌کردند تا بتوانند در دوره‌های رایگان زبان آلمانی شرکت کنند.

در مقابله با دشواری‌های موجود در سیستم آموزشی، آرزوهای تحصیلی بالای این افراد آشکار است. همه آنها پس از ورود به آلمان زبان آلمانی را یاد گرفته و در مورد مسیر تحصیلی خود اطلاعات کسب کرده‌اند.

یک نکته حائز اهمیت در این پژوهش اشاره به این دارد که ایرانیانی که در دهه اخیر به آلمان پناهنده شده‌اند، به دلیل وخامت وضعیت آموزشی در ایران، سطح تحصیلی پایین‌تری دارند که این امر ادغام آنها در سیستم آموزشی و بازار کار آلمان را دشوارتر کرده است.

گسست تحصیلی، تعهد و نارضایتی در وضعیت آموزشی- فرهنگی

«گسست تحصیلی» موضوعی است که به درستی در این پژوهش به آن پرداخته شده است: وضعیت آموزشی ایرانیان تحت تعقیب سیاسی شامل تحصیلات، شغل، تعهدات اجتماعی و سیاسی، رضایت از سیاست در آلمان و یکپارچگی آنها در جامعه است. تقریباً همه افراد دارای مدارک تحصیلی بالا هستند، اما به دلیل تعقیب سیاسی، در تحصیلات همه آنها گسست مشاهده می‌شود. پس از ورود به آلمان، اغلب در شناسایی مدارک تحصیلی‌شان مشکلاتی وجود داشته است، به همین دلیل برخی از آنان در شغل‌هایی مشغول به کار شده‌اند که با شغل اصلی یا صلاحیت‌های تخصصی آنان مطابقت نداشته است.

بطور کلی، بین شرایط تحصیلی، آرزوهای تحصیلی و فرصت‌های آموزشی تفاوت‌هایی وجود دارد. با این حال، همه افراد توانسته‌اند با وجود گسست تحصیلی ناشی از تعقیب سیاسی در ایران و پناهندگی در آلمان، با شرایط دشوار تحصیلی و کاری خود کنار بیایند و امکانات لازم برای تحقق فرصت‌های اجتماعی‌شان را بازیابند.

کار و موقعیت شغلی

در مورد وضعیت اشتغال ایرانیان مورد بررسی در این پژوهش آمده است، بسیاری از ایرانیان تحت تعقیب سیاسی که مدارک تحصیلی بالایی داشتند، در کشور مبدأ خود در حرفه‌های مرتبط اشتغال داشته‌اند، اما در آلمان همیشه نمی‌توانستند در همان حرفه‌ها کار کنند. آنها ناگزیر در حوزه‌های دیگری فعالیت می‌کنند. بیشتر این افراد در بخش‌های اجتماعی مشغول به کار هستند و غالباً این مشاغل با تجربیات ناآشنا و ناهماهنگی‌های خود داشته‌اند مرتبط است. برای آنها انتقال و به کار گرفتن تجربیات شخصی در کار با پناهندگان از اهمیت بالایی برخوردار است. یکی از پرسش‌شوندگان می‌گوید: «افراد دیگری هستند که یا تحصیل نکرده‌اند یا اگر تحصیل کرده‌اند، متأسفانه نمی‌توانند شغل‌های خود را در اینجا ادامه دهند؛ آنها تا کسی می‌رانند یا کارهای دیگر انجام می‌دهند که همه اینها نیز خوب و قابل قبول است».

در بسیاری موارد فعالیت‌های شغلی با فعالیت‌های داوطلبانه و سیاسی افراد ترکیب می‌شود.

حتی آنهایی که در حوزه بهداشت و درمان مشغول به کار هستند، تجربیات شخصی خود را در کار با پناهندگان مد نظر قرار می‌دهند. در نتیجه، اهمیت شغل برای این افراد به دلیل تجربه بی‌عدالتی، تغییر می‌کند و ارزش‌های شخصی‌شان دستخوش تحول می‌شود. در بسیاری از موارد، وضعیت و

تحقق شغلی یا ارتباط با تخصص‌های پیشین، در برابر این هدف که تجربیات شخصی‌شان را در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و بهداشتی به کار گیرند به حاشیه رانده می‌شود.

از منظر کارشناسان، تفاوت‌های نسلی در مسیر شغلی این افراد مشهود است. افرادی که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی به آلمان آمده‌اند، به دلیل عدم پذیرش مدارک تحصیلی خود که در ایران کسب کرده بودند، نتوانستند همیشه در مشاغلی که مطابق با تخصص‌شان بود کار کنند و به ناچار در حوزه‌های دیگری، مانند خدمات، مشغول به کار شدند. این امر حتی شامل افرادی می‌شود که در ایران در حرفه‌های آکادمیک مشغول به کار بودند. به گفته یک کارشناس اجتماعی، در شهرهای بزرگ «بسیاری از رانندگان تاکسی ایرانی هستند که در ایران پزشک یا مهندس بودند». برای این افراد یافتن شغل در آلمان که با همان حرفه‌شان در ایران مرتبط باشد، «تقریباً غیرممکن» بوده است. از سوی دیگر، بسیاری از این افراد فعالیت‌های سیاسی خود را به عنوان یک «کار» می‌بینند یا آن را به صورت داوطلبانه دنبال می‌کنند: «برخی از آنها به عمد شغلی مانند رانندگی تاکسی یا یک کسب و کار کوچک دارند، چرا که این شغل‌ها به آنها اجازه می‌دهد راحت‌تر به فعالیت‌های سیاسی خود بپردازند».

همچنین سلامت روان این افراد بر فرصت‌های شغلی آنها در آلمان تأثیر می‌گذارد. به گفته یک کارشناس بهداشت و درمان ایرانی، فردی که در ایران روانشناس بود، پس از ورود به آلمان قادر نبود دوره زبان آلمانی را بگذراند و به حرفه خود بازگردد، زیرا «به دلیل شکنجه و فشارهای سیاسی، از نظر روانی کاملاً ضربه دیده بود».

رضایت از نظام سیاسی در آلمان: دموکراسی و آزادی

هانه بالتزر در کار پژوهشی خود نظر ایرانیان را در مورد وضعیت سیاسی در آلمان را نیز مورد بررسی قرار داده است. او می‌نویسد: برای بسیاری از افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران، دموکراسی و آزادی در آلمان بسیار ارزشمند است. یکی از این افراد، وضعیت ایران را اینگونه توصیف می‌کند: «ایران یک قبرستان دموکراسی است... یک زندان برای حداقل ۷۰ تا ۸۰ میلیون نفر». این افراد، دموکراسی در آلمان را به خاطر آزادی‌هایی که در ایران از آن محروم بوده‌اند، بسیار تقدیر می‌کنند.

دموکراسی به عنوان نتیجه سال‌ها مبارزه توسط سازمان‌ها و مردم مختلف در آلمان دیده می‌شود، در حالی که این جنبش‌ها در ایران هنوز موفق نبوده‌اند. یکی از این افراد توضیح می‌دهد که در ایران رسانه آزاد و مستقل وجود ندارد: «ما نه اتحادیه داریم، نه سازمان‌های آزاد، نه روزنامه‌های آزاد، هیچ چیز نداریم».

نبود دموکراسی در ایران به عنوان علت نقض حقوق بشر شناخته می‌شود و این افراد معتقدند که از طریق فعالیت‌های سیاسی باید برای ترویج دموکراسی تلاش شود. زندگی در آزادی و فرصت‌های مرتبط با آن در ایران وجود ندارد، زیرا «همه‌چیز توسط دولت دیکته می‌شود... تو هیچ آزادی خصوصی یا فردی نداری. تمام زندگی‌ات توسط دیکتاتورها برنامه‌ریزی می‌شود».

بالتزر می‌افزاید: در این زمینه، آزادی به عنوان امکان مشارکت سیاسی تعریف می‌شود. محدودیت‌های حکومتی در ایران که تا امروز ادامه دارد، باعث شده است که این افراد با

محدودیت‌های شدید در زندگی خصوصی و عمومی خود مواجه شوند. یکی از پرسش‌شوندگان با اشاره به زمانی که در ایران بود مصادیق آن را اینگونه توضیح می‌دهد: «تو حتی اجازه نداری در خانه‌ات موسیقی پخش کنی و با همسرت برقصی... اگر همسایه‌ات طرفدار رژیم باشد... تو را لو می‌دهد و پلیس تو را دستگیر می‌کند یا جریمه‌ات می‌کند، فقط به خاطر اینکه در خانه‌ات رقصیده‌ای!»

آزادی بیان برای ایرانیان سیاسی فعال در آلمان بسیار اهمیت دارد. یکی از این افراد اینطور توضیح می‌دهد: «من از آزادی بیان در اینجا لذت می‌برم... اما به عنوان کسی که سیاسی فکر می‌کند و سیاسی فعالیت می‌کند، نیاز به امنیت دارم... نیاز دارم که بتوانم درباره نظرات سیاسی‌ام صحبت کنم و با دیگرانی که شاید هم‌نظر باشند، شبکه‌سازی کنم.»

هانه بالتزر نتیجه می‌گیرد: در کل، افراد تحت تعقیب سیاسی معتقدند که دموکراسی به واسطه مشارکت فعال شهروندان شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد. این آزادی‌های دموکراتیک که در آلمان تجربه کرده‌اند، به عنوان انگیزه‌ای برای فعالیت‌های سیاسی‌شان در نظر گرفته می‌شود، زیرا آنها آرزو دارند چنین دموکراسی‌ای در کشورشان نیز تحقق یابد و برای آن تلاش می‌کنند. آنها از زندگی در آلمان به دلیل امکان بیان آزادانه نظرات خود و فرصت‌های بیشتر برای فعالیت‌های سیاسی نسبت به ایران، بسیار قدردان هستند. همچنین از دموکراسی در آلمان رضایت بالایی دارند.

سیاست در آلمان، مشارکت در انتخابات

بالتزر در مورد مشارکت ایرانیانی که مورد بررسی قرار داده در سیاست آلمان می‌نویسد که برای بسیاری از افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران، مشارکت در انتخابات آلمان آنقدر مهم است که انگیزه‌ای برای اخذ تابعیت آلمانی- به عنوان شرط اصلی شرکت در انتخابات- محسوب می‌شود. اهمیت مشارکت در انتخابات به دلایل متعددی بستگی دارد: یک دلیل این تجربه است که در ایران انتخابات آزاد و مستقل وجود ندارد: «مردم در ایران البته اگر بخواهند، می‌توانند رأی بدهند، اما در عمل نمی‌توانند به کسی که انتخاب آنهاست رأی بدهند!»

انتخابات ابزاری برای مشارکت سیاسی است هرچند که این مشارکت محدود باشد. بسیاری از افراد مورد بررسی از این مسئله ابراز تأسف می‌کنند که برخی از مردم در آلمان از حق رأی خود استفاده نمی‌کنند، چه به عنوان نماد اعتراض سیاسی و چه از روی بی‌تفاوتی سیاسی.

اهمیت مشارکت در سیاست از سوی این افراد مورد تأکید قرار می‌گیرد و می‌گویند: «در بسیاری از کشورها مردم برای انتخابات آزاد مبارزه می‌کنند و به خاطر نداشتن انتخابات آزاد به زندان می‌افتند و بسیار بسیار متأسفم که در این کشور این امکان وجود دارد ولی بسیاری از مردم از آن استفاده نمی‌کنند.»

هانه بالتزر نتیجه می‌گیرد که اهمیت بالای حق رأی با تلاش برای ترغیب دیگران به مشارکت در انتخابات تقویت می‌شود: «هرکسی که اکنون حق رأی دارد، باید از آن استفاده کند، باید از آن بهره ببرد، و حتی ما از این حمایت می‌کنیم که افرادی که سال‌ها اینجا زندگی می‌کنند و گذرنامه آلمانی ندارند، باید بتوانند در انتخابات محلی شرکت کرده و مشارکت داشته باشند.»

در این زمینه، مشارکت در انتخابات هم به عنوان حق شهروندی و هم به عنوان وظیفه شهروندی تلقی می‌شود. از طریق رأی دادن، آنها امکان شکل دادن به سیاست را دارند که نشان‌دهنده فرصت‌های سیاسی آنها در آلمان است؛ فرصت‌هایی که در ایران نداشتند: «این برای من مهم است، چون اینجا زندگی می‌کنم، اینجا حالا وطن من است... اگر بخواهم چیزی را تغییر دهم، باید چند قدم بردارم و از این رو برای رأی دادن می‌روم».

در مورد مشارکت سیاسی این حس وجود دارد که مشارکت در انتخابات از یکسو به تجربه آنان در ایران برمی‌گردد، جایی که حق رأی و انتخاب و انتخابات آزاد امری بدیهی نیست، و از سوی دیگر این مشارکت نمادی از احساس تعلق به جامعه آلمان است و تلاشی برای شکل دادن به این جامعه از طریق انتخابات. علاوه بر این، سیاست خارجی آلمان در قبال جمهوری اسلامی ایران که مورد انتقاد همه این افراد است، می‌تواند بطور غیرمستقیم از طریق مشارکت انتخاباتی آنها تأثیر بپذیرد.

گرایش سیاسی

گرایش سیاسی ایرانیانی که در این پژوهش مورد پرسش قرار گرفته‌اند و تمایل آنها به احزاب مختلف آلمان، موضوع دیگریست که بالتزر به آن پرداخته است. او می‌نویسد که به گفته یک کارشناس ایرانی در زمینه اجتماعی، نگرش‌های سیاسی افراد مورد بررسی در نسل‌های مختلف، متفاوت است. نسل اول افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران بین سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱ به آلمان آمده‌اند که بیشتر طرفداران رژیم شاه بوده‌اند، اما بسیاری از آنها اکنون دیگر در قید حیات نیستند. افراد سیاسی تحت تعقیب که بین سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۹۹ ایران را ترک کرده‌اند، به عنوان نسل دوم و سوم توصیف می‌شوند که بیشتر «اعضای فعال یا حامیان همدل گروه‌های سیاسی چپ‌گرای مختلف، طرفداران مجاهدین خلق و همچنین طرفداران سازمان‌های کرد» بوده‌اند. نسل چهارم ایرانی‌ها که بین سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۹ به آلمان آمده‌اند، به عنوان «نسل جدید» توضیح داده می‌شوند، زیرا آنها هنگام ورود به آلمان بین ۲۵ تا ۳۰ سال سن داشتند، یعنی پس از انقلاب در ایران متولد و بزرگ شده‌اند. آنها به خاطر «جنبش سبز» در سال ۲۰۰۹ دچار مشکل شدند و بیشتر آنها دانشجوی و افراد بسیار جوان بودند».

کارشناسان ایرانی نسل‌های جدید را کمتر آرمانگرا توصیف می‌کنند، در حالی که نسل مورد بررسی در اینجا هنوز تمرکز اصلی زندگی خود را در ایران دارد و به همین دلیل «زندگی سیاسی آنها و آنچه در ایران اتفاق می‌افتد همیشه در اولویت است».

بالتزر نتیجه می‌گیرد که بطور کلی افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران افرادی هستند که همچنان برای بهبود وضعیت سیاسی ایران تلاش می‌کنند که این درگیر شدن بالای آنها در سیاست را نشان می‌دهد. در آلمان بسیاری از افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران از نظر سیاسی تمایل به افکار چپ دارند که این دیدگاه نیز در مصاحبه‌های انجام‌شده با آنها منعکس شده است. آنها در انتخابات، صرف نظر از نسل‌هایشان، عمدتاً به «حزب چپ‌ها، حزب سبزها و حزب سوسیال دموکرات» رأی می‌دهند.

نویسنده همچنین نتیجه‌گیری کرده است: با وجود ادغام در جامعه آلمان، افراد مورد نظر در این پژوهش، همچنان تبعیض‌هایی را درون جامعه احساس می‌کنند. بسیاری از افراد سیاسی تحت تعقیب از نسل‌های قدیمی‌تر هنوز خود را به عنوان مهمان در آلمان می‌بینند و امید دارند که به ایران

برگردند. از این رو، زندگی آنها بر روی فعالیت‌های سیاسی‌شان با هدف بهبود وضعیت سیاسی در ایران متمرکز است.

سیاست آلمان نسبت به حکومت ایران

هانه بالتزر در ارتباط با سیاست آلمان در قبال جمهوری اسلامی می‌نویسد: افراد مورد بررسی به دلایل مختلف از سیاست دولت آلمان ناراضی هستند. ناراضیاتی آنها به ویژه به عملکرد سیاست آلمان در قبال رژیم ایران برمی‌گردد، چرا که منافع اقتصادی در اولویت قرار می‌گیرد و نقض مداوم حقوق بشر در ایران بطور مناسب محکوم نمی‌شود. در ایران دهه‌ها است که حقوق بشر نقض می‌شود و سیاستمداران «بطور بسیار محافظه‌کارانه موضع می‌گیرند. آنها رژیم ایران را بطور جدی نقد نمی‌کنند، به ایران سفر می‌کنند و همچنین می‌خواهند روابط خود را با رژیم ایران حفظ کنند».

یکی دیگر از دلایل ناراضیاتی افراد شرکت‌کننده در این پژوهش از سیاست آلمان، سختگیری در به رسمیت شناخته شدن درخواست‌های پناهندگی افراد سیاسی تحت تعقیب در آلمان است: «در بسیاری موارد روایت آنهایی که در زندان بوده‌اند، شکنجه شده‌اند و حتی مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، از سوی اداره فدرال مهاجرت و پناهندگان به رسمیت شناخته نمی‌شود». اینکه دلایل پناهندگی بسیاری از افراد با وجود تحت تعقیب بودن در ایران به رسمیت شناخته نمی‌شوند، موجب «ناامیدی از سیستم در آلمان» می‌شود.

با این حال، ناراضیاتی گسترده‌ای از سیاست‌های آلمان در میان این افراد وجود دارد که عمدتاً به نحوه برخورد دولت آلمان با وضعیت سیاسی و نقض حقوق بشر در ایران مربوط می‌شود. به عقیده آنان، سیاست آلمان به نقض حقوق بشر در ایران توجه چندانی ندارد و بیشتر بر منافع اقتصادی تمرکز می‌کند.

از دیدگاه آنها، در آلمان نیز «موضوعات انتقادی بسیاری وجود دارد، مانند ناامنی اجتماعی، بی‌عدالتی و تفاوت‌های جنسیتی». بطوری که آنها سیاست آلمان را با وجود دموکراسی، با انتقاد مورد توجه قرار می‌دهند.

عدم توجه به وضعیت سیاسی ایران در آلمان

در پژوهش منتشر شده می‌توان به خوبی ناراضیاتی ایرانیان در مورد مواضع سیاسی دولت آلمان و رسانه‌های این کشور در قبال رژیم ایران را دریافت. توجه به وضعیت سیاسی ایران در جامعه آلمان به ندرت وجود دارد. یکی از دلایل آن، منافع اقتصادی دولت آلمان است که به نظر می‌رسد باعث شده نقض حقوق بشر بطور کافی محکوم نشود. همچنین در رسانه‌ها، وضعیت سیاسی ایران و نقض حقوق بشر به ندرت به بحث گذاشته می‌شود، که این امر به ناراضیاتی زیادی در بین افرادی که از ایران به خاطر آزار سیاسی فرار کرده‌اند، منجر می‌شود.

یک کارشناس امور اجتماعی می‌گوید: «یک نکته مهم به رسمیت شناختن رنج و درد جان به دربرندگان از زندان و شکنجه است. اینکه من به عنوان یک بازمانده از شکنجه، به عنوان یک «انسان» دیده شوم و رنج و دردم به رسمیت شناخته شود. و برای کسی که به آلمان آمده و... درخواست پناهندگی داده، قبولی پناهندگی به معنای به رسمیت شناخته شدن است... دوم، عدالت نقش

بسیار مهمی دارد. یعنی نقض حقوق بشر در ایران باید بطور آگاهانه و فعال مورد توجه قرار گیرد و توسط سیاستمداران و همچنین رسانه‌ها مطرح شود. و سوم، اینکه این افراد به عنوان «شاهد» دعوت شوند تا روایت‌های خود را بیان کنند و جایی برای ابراز نظر داشته باشند».

بالتزیر اضافه می‌کند: این افراد، یعنی زندانیان سیاسی سابق ایرانی، با فعالیت‌های سیاسی خود، سعی دارند توجه سیاستمداران را به وضعیت سیاسی و نقض حقوق بشر در ایران جلب و تشویق کنند. آنها در فعالیت‌های روشنگرانه‌ی خود، با سیاستمداران در ارتباط فعال هستند و بر مشکلات در ایران تأکید می‌کنند و خواستار محکومیت رژیم ایران هستند. با این حال، احساس می‌کنند که سیاستمداران آلمان به آنها اهمیت نمی‌دهند، زیرا خواسته‌هایشان تا به حال به ندرت اجرا شده است: «بله، من نمی‌توانم به هیچ کشوری بگویم که با ایران تجارت نکند. اما آنها می‌توانند در مورد حقوق بشر درخواست‌هایی را با رژیم مطرح کنند. آنها می‌توانند بگویند: «خب! شما چه می‌خواهید؟ ما هم چیزی می‌خواهیم!» و نه اینکه چشم‌ها را ببندند».

این افراد خواهان این هستند که وضعیت سیاسی ایران و نقض حقوق بشر در رسانه‌ها و سیاست آلمان بیشتر مطرح شود. سیاستمداران باید بیشتر در مورد وضعیت سیاسی ایران موضع‌گیری کنند، که تا کنون اینگونه نبوده است. در این زمینه، مهم است که «موضع دولت آلمان مشخص باشد. زیرا وقتی یک سیاستمدار ایرانی در یک روزنامه چیزی می‌نویسد، این با این که دولت فدرال بطور یکپارچه پشت یک مسئله قرار گیرد، متفاوت است».

همزمان با مطرح شدن وضعیت سیاسی ایران از طریق رسانه‌ها، حساسیت جامعه به این موضوع بیشتر می‌شود، موضوعی که تا کنون بطور کافی مورد توجه قرار نگرفته است. رسیدگی به آزارهای سیاسی به معنای تسکین برای این افراد خواهد بود، زیرا آنها دیگر نیازی به «پنهان کردن آنچه که بوده» نخواهند داشت.

از دیدگاه کارشناسان، مطرح کردن وضعیت سیاسی و نقض حقوق بشر در ایران، به «تحقق عدالت» برای این افراد کمک خواهد کرد: «عدالت به این معناست که نقض حقوق بشر باید توسط سیاستمداران و رسانه‌ها بیان شود و رنج و درد این افراد که در آلمان هستند، به رسمیت شناخته شود».

این امر به افراد جان به در برده از زندان و سرکوب سیاسی، در آلمان احساس شنیده شدن بیشتری خواهد داد که تا کنون بطور کافی صورت نگرفته است. رسیدگی به وضعیت سیاسی ایران از اهمیت بالایی برخوردار است، «زیرا من متوجه می‌شوم که مردم واقعاً به نیازهای این افراد توجه نمی‌کنند». بنابراین مهم است که جامعه آلمان از طریق «برگزاری برنامه‌های آموزشی» درگیر شود، برنامه‌هایی که تبادل نظر بین دانشمندان از رشته‌های مختلف و افراد سیاسی تحت پیگرد از ایران را فراهم می‌کند: «این نوعی از به رسمیت شناختن و نوعی از آموزش است».

ادغام در جامعه آلمان

موضوع ادغام در جامعه آلمان از مواردی است که هم سیاستمداران، همه رسانه‌ها و هم مردم آلمان نسبت به آن حساس هستند. در این مورد هانه بالتزیر وضعیت ایرانیان را اینگونه توضیح می‌دهد:

افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران مشارکت بالایی در زندگی اجتماعی در آلمان دارند و در جامعه ادغام می‌شوند. ایرانیان گروهی هستند که خود را منزوی نمی‌کنند، حتی اگر بخواهند عناصری از فرهنگ ایرانی را حفظ کنند. روابط اجتماعی برای افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران بسیار مهم است. آنها خود را منزوی نمی‌کنند و دارای یک حلقه دوستان بین‌المللی از کشورها و ملیت‌های مختلف هستند.

این افراد تعهد بسیار زیادی از خود نشان می‌دهند و برای کمک به سایر پناجویان و بهبود وضعیت سیاسی در ایران تلاش می‌کنند. این تعهد تا حدودی به دلیل فعالیت‌های سیاسی آنها در ایران و تجربه‌های ناشی از تعقیب سیاسی است.

هانه بالتزر در مورد احساس همبستگی ایرانیان با جامعه آلمان می‌نویسد: ادغام و شرکت در زندگی اجتماعی برای افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران در آلمان عمدتاً خوب است. این افراد احساس می‌کنند که در جامعه آلمان پذیرفته شده‌اند و این موضوع را به مهارت‌های زبانی، تحصیلات عالی، شغل و شبکه دوستان بین‌المللی خود مربوط می‌دانند. وضعیت اقامت پایدار نیز تأثیر مهمی در ادغام اجتماعی داشته است. ادغام برای افراد جوان که در آلمان تحصیلات یا کار خود را شروع کرده‌اند، آسان‌تر از افرادی بوده که در ایران تجربه کاری داشته‌اند و پس از فرار مجبور به شروع دوباره شده‌اند.

ادغام سریع‌تر زنان در جامعه آلمان

در این پژوهش در مورد زنان ایرانی و ادغام سریع‌تر آنها در جامعه و دلایل آن چنین آمده است: برخی کارشناسان معتقدند که ادغام زنان ایرانی در جامعه آلمان بهتر از مردان بوده زیرا زنان در ایران بیشتر سرکوب شده‌اند و در آلمان به دنبال آزادی بیشتری بوده‌اند. در مقابل، برخی مردان ایرانی میانسال با مشکلات بیشتری در زمینه ادغام اجتماعی مواجه بوده‌اند، زیرا در ایران فعالیت‌های اجتماعی و شغلی موفقی داشته‌اند و در آلمان همه اینها را از دست داده‌اند. همچنین، در برخی موارد، زنان به دلیل سرعت بیشتر در ادغام اجتماعی از همسران خود جدا شده‌اند.

رضایت از وضعیت سیاسی و زندگی در آلمان

در مورد رضایت از وضعیت زندگی در آلمان، پژوهش انجام شده نظرات چند نفر از پرسش‌شوندگان را اینگونه انعکاس داده است: یک تک‌فرزند در مورد رضایت از وضعیت سیاسی و زندگی در آلمان صحبت می‌کند. برای او، زندگی در آلمان به ویژه در مقایسه با زندگی و وضعیت سیاسی در ایران بطور قابل توجهی بهبود یافته است. در ایران برای امثال او بسیار آزاردهنده بود که باید خود را با قوانین رژیم ایران وفق دهند و نمی‌توانستند نظر آزادانه‌ای ابراز کنند، زیرا با سرکوب مواجه می‌شدند. به دلیل اینکه یکی از والدین این فرد در ایران زندانی بود، این موضوع نیز بر شیوه زندگی خانواده تأثیر گذاشته بود. خانواده مجبور به انزوای اجتماعی شد که باعث نارضایتی زیادی در کودکان گشت: «بنابراین زندگی اجتماعی برای ما قطع شده بود... مثلاً ما نمی‌فهمیدیم چرا نمی‌توانیم دوستانی داشته باشیم یا اینکه دوستان ما نمی‌توانند برای دیدار به خانه ما بیایند.»

در آن زمان، فرزندان نمی‌فهمیدند که تعقیب سیاسی والدین چه تأثیری بر زندگی در ایران می‌تواند داشته باشد، اما اکنون این موضوع را درک می‌کنند. این تک‌فرزند فرار به آلمان را «بهترین چیزی که می‌توانست برای ما اتفاق بیفتد» توصیف می‌کند. او زندگی در ایران و سرکوب توسط رژیم ایران را با یک «جریان» مقایسه می‌کند: «اگر شما نخواهید در این جریان حرکت کنید، زیر می‌روید یا ناگهان ناپدید می‌شوید». فرصت‌های سیاسی مانند آزادی بیان در آلمان برای او «یک موهبت مهم» است.

او با انتقاد به این موضوع اشاره می‌کند که در آلمان نیز دین از دولت چندان جدا نیست، هرچند این مسئله قابل مقایسه با دخالت دین در دولت در ایران نیست: «من فکر می‌کنم که در آلمان، مثلاً... برای کلیسا باید مالیات پرداخت کنید، یعنی مالیات کلیسا؛ این موارد را غیرمنصفانه می‌دانم». بطور کلی او حس قوی‌ای از نابرابری دارد که این حس نیز در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی او منعکس می‌شود.

یکی دیگر از پرسش‌شوندگان می‌گوید: «در ایران... بطور علنی و به سادگی دروغ گفته می‌شود... این کار به اندازه‌ای بی‌شرمانه انجام می‌شود که خیلی ساده اتفاق می‌افتد. سرکوب‌ها روی می‌دهند، بنابراین... به محض اینکه شما نظر یا اراده‌ی خود را نشان دهید، از جامعه طرد می‌شوید. جامعه به قدری در حال امر و نهی است که کسانی که از خط خارج می‌شوند، فوراً از سوی جامعه طرد می‌شوند... نه اینکه مردم ندانند چه اتفاقی می‌افتد، بلکه فکر می‌کنند: «اگر ما همرنگ آنها نشویم، ما هم به گوشه‌ای رانده می‌شویم».

دوستی‌ها و روابط اجتماعی

دوستی برای افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران اهمیت بسیاری دارد. این افراد رابطه بسیار خوبی با دوستانشان از کشورهای مختلف دارند. بسیاری از آنها تأکید می‌کنند که تنها دوستان ایرانی ندارند، بلکه دوستانی از آلمان و دیگر کشورها نیز دارند که این موضوع نشان‌دهنده ادغام اجتماعی آنهاست. با این حال، تماس با دیگر ایرانیان نیز برای آنها مهم است، چرا که تجربیات مشترکی دارند و بطور جمعی برای بهبود وضعیت سیاسی ایران تلاش می‌کنند.

تجربه‌های تبعیض

بیشتر افرادی که به دلیل مسائل سیاسی از ایران تحت تعقیب قرار گرفته و به آلمان پناه برده‌اند، با وجود ادغام در جامعه، با تبعیض و نژادپرستی مواجه شده‌اند. در این مورد بالتزر می‌نویسد: تجربه‌های تبعیض‌آمیز در سال‌های اخیر به شدت افزایش یافته است. این مسئله از نگاه افرادی که تحت تأثیر این پدیده قرار گرفته‌اند، به افزایش مهاجرت پناهندگان و تغییر فضای جامعه مربوط می‌شود. این تغییر وضعیت حتی برای کسانی که پیشتر تجربه‌ای از تبعیض یا نژادپرستی نداشتند، به وجود آمده است. تبعیض و نژادپرستی هم در بخش عمومی و هم در فضای خصوصی رخ می‌دهد، جایی که افراد کمتر شناخته شده‌اند. برای مثال: «من احساس می‌کنم در آلمان خوب ادغام شده‌ام، اما فقط زمانی که افراد مرا می‌شناسند و به محض اینکه در جایی مثل یک فروشگاه یا بانک هستم، جایی که افراد مرا نمی‌شناسند، به من یادآوری می‌شود که من یک خارجی هستم؛ لهجه دارم؛ و ظاهرم تیره است».

به این ترتیب به نظر می‌رسد که این تجربه‌ها را نمی‌توان با ادغام اجتماعی کاهش داد، چرا که این تجربه‌ها به شدت به ظاهر افراد وابسته هستند.

در بخش عمومی، تجربه‌های تبعیض افراد بیشتر به صورت نابرابری در فرصت‌های شغلی و مناسبات اداری خود را نشان می‌دهد، جایی که آنها در گذشته به عنوان «افراد بی‌بضاعت» در نظر گرفته می‌شده‌اند.

این طرد شدن از برخی بخش‌های جامعه و تجربه‌های تبعیض‌آمیز، احساس ادغام افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران را تضعیف کرده و به عنوان مانعی بر سر راه ادغام آنها عمل می‌کند: «چطور می‌توان هنوز خود را ادغام‌شده دانست؟ هنوز مواقعی هست که مورد آزار و اذیت، توهین و حتی تف انداختن قرار می‌گیریم».

این تضاد میان درک شخصی افراد از ادغام خود، که آن را به مهارت‌های زبانی، مدارک تحصیلی، مشاغل، و شبکه اجتماعی‌شان مرتبط می‌دانند و درک دیگران، که بیشتر به ظاهر خارجی آنها توجه دارند و به همین دلیل مورد تبعیض قرار می‌گیرند، مشاهده می‌شود.

بسیاری از این افراد در مقابل تجربه‌های تبعیض خود مقاومت فعال نشان می‌دهند: «ما به این راحتی‌ها سرکوب نمی‌شویم، نمی‌گذاریم تحت تأثیر قرار بگیریم یا تحقیر شویم. ما مقاومت می‌کنیم». این افراد نمی‌گذارند سرکوب شوند و در برابر تبعیض مقاومت می‌کنند، که می‌تواند نشانه‌ای از تلاش آنها برای دستیابی به عدالت باشد.

نویسنده نتیجه می‌گیرد: در این زمینه روشن است که ایرانی‌ها با وجود تلاش برای مشارکت اجتماعی، به دلیل منشاء خود رد می‌شوند. برای افراد سیاسی تحت تعقیب از ایران، با توجه به تجربه‌های بی‌عدالتی‌شان، این طرد شدن به ویژه سخت است: «به همین دلیل باید در جامعه مراقب این نژادپرستان بود که به صورت کلی همه خارجی‌ها و افرادی را که ظاهرشان متفاوت است به عنوان قربانی در نظر می‌گیرند. ولی کسی که تحت تعقیب سیاسی است نمی‌تواند قربانی باشد! چون چنین افرادی می‌خواهند چیزی را تغییر دهند! در حالی که قربانی چنین نیست».

ارتباط و تماس با خانواده

ارتباط با خانواده برای افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران موضوعی بسیار مهم است. پژوهش انجام‌شده در بررسی این موضوع یک دسته‌بندی از نوع رابطه ایرانیان ساکن آلمان با خانواده شان در ایران ارائه می‌دهد که با واقعیت موجود همخوانی دارد.

روابط با خانواده غالباً خوب ارزیابی می‌شود، هرچند که به دلیل ساختارهای متفاوت خانوادگی، این ارتباط ممکن است متفاوت باشد. شبکه‌های اجتماعی تأثیر زیادی بر تماس با خانواده در خارج از کشور دارند.

هانه بالتزر می‌نویسد: به وضوح دیده می‌شود که تعقیب سیاسی و فرار به آلمان همیشه تأثیر قابل توجهی بر خانواده این افراد داشته است. ارتباط با خانواده در ایران به دلیل اینکه افراد تحت تعقیب سیاسی نمی‌توانند به ایران بازگردند، با مشکلاتی مواجه است. پس از فرار به آلمان، این افراد تنها

ارتباط محدودی با خانواده‌های خود در ایران داشتند، اما با ظهور شبکه‌های اجتماعی و راه‌های ساده‌تر ارتباط، این رابطه بهبود یافته است. با این حال، برخی هنوز از برقراری تماس با خانواده‌های خود در ایران می‌ترسند، چرا که از اقدامات سرکوبگرانه سیاسی علیه اعضای خانواده‌شان واهمه دارند. تحت تعقیب سیاسی قرار داشتن و فرار این افراد تأثیرات چشمگیری بر رابطه آنها با خانواده دارد.

در خصوص رابطه و تماس با خانواده، هانه بالتزر چهار دسته‌بندی مختلف در میان این افراد تشخیص می‌دهد:

- دسته اول: خانواده در نقاط مختلف جهان پراکنده است و تنها تعداد کمی از اعضای خانواده در ایران زندگی می‌کنند، که این موضوع باعث کاهش شدید ارتباط حضوری شده است: «بخشی از خانواده در سراسر جهان پراکنده شده‌اند و ما دیگر ارتباط نزدیکی نداریم. بسیاری از کودکان متولد شده‌اند که من اصلاً آنها را نمی‌شناسم».

- دسته دوم: تماس‌ها همچنان وجود دارند و راه‌هایی برای ارتباط و دیدار پیدا شده است: «ما بطور منظم در تماس هستیم و هر چند سال یکبار آنها به دیدن می‌آیند. من نمی‌توانم به ایران برگردم، اما آنها می‌توانند به دیدن بیایند».

- دسته سوم: بیشتر اعضای خانواده در ایران باقی مانده‌اند که این موضوع برای افراد، مسافرت به ایران را بسیار دشوار می‌کند، زیرا خانواده همچنان در شرایط سیاسی تحت نظر زندگی می‌کنند. شرایط پناهندگی این افراد پس از فرار به آلمان نیز اوضاع را پیچیده‌تر کرده است.

- دسته چهارم: همه افراد «خانواده اصلی» به آلمان آمده است. این وضعیت برای افراد به عنوان یک امتیاز و منبع اجتماعی مهم تلقی می‌شود: «من از جمله پناهندگانی هستم که خیلی خوش‌شانس هستم، چون تمام خانواده‌ام اینجا است».

بالتزر تأکید می‌کند این تجربیات توسط مشاهدات کارشناسان تأیید شده است. به گفته کارشناسان، بسیاری از افراد تحت تعقیب سیاسی برای حفظ امنیت خانواده‌های خود به تنهایی فرار کرده‌اند و ارتباط با خانواده قطع شده است: «زیرا آنها نمی‌خواهند با برقراری تماس از اینجا، خانواده‌هایشان را در آنجا به خطر بیندازند».

بخش دوم

این بخش به درگیری درونی تبعیدیان و پناهندگان سیاسی از جمهوری اسلامی با «خود» اختصاص دارد. یک مواجهه درونی برای پاسخ به این پرسش که چه شد سیاسی شدم، چه شد کار به اینجا رسید، چه شد که اینجا هستم، چه می‌خواهم و چگونه می‌توانم از آلمان بر روند تحولات سیاسی در ایران تاثیرگذار باشم. تبعیدی برای پاسخ به این پرسش‌ها به درون خود رفته و گذشته فعالیت سیاسی خود را بررسی می‌کند و بسته به میزان ضربه‌ای که خورده و میزان توانی که شاید هنوز برای ادامه فعالیت در خود می‌بیند به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد. هانه بالتزر پاسخ‌های احتمالی را در چهار دسته تقسیم می‌کند:

روش‌های مواجهه با تبعید و تجربه بی‌عدالتی

در پژوهش منتشر شده روش‌های قربانیان ایران و آلمان شرقی برای مواجهه با تجربیات سرکوب سیاسی، به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱- «کنشگری» (ایران)

قربانیان ایرانی همچنان به مبارزه علیه رژیم موجود و تلاش برای تغییر نظام سیاسی ادامه می‌دهند. این تلاش‌ها اغلب با نوعی عذاب وجدان یا احساس گناه ناشی از زنده ماندن همراه است و به صورت مشارکت در جنبش‌های اعتراضی، مانند تظاهرات پس از سپتامبر ۲۰۲۲ در برلین نمود می‌یابد.

۲- «بررسی تجربیات» (آلمان شرقی)

قربانیان آلمان شرقی بیشتر به پردازش تجربیات شخصی و اجتماعی خود می‌پردازند و از طریق گفتگوهای شاهدان عینی یا مشارکت در مستندسازی و تحقیقات علمی به بهبود وضعیت خود کمک می‌کنند.

موضوعی که در همین ارتباط در پژوهش آورده نشده، اما می‌توان در اینجا به آن اشاره کرد این است که در میان فعالین سیاسی ایرانی تحت تعقیب نیز فعالیت‌های زیادی برای مستند کردن خاطرات زندان و مستند کردن نقض حقوق بشر و... وجود دارد. همچنین برگزاری دادگاه نمادین «ایران تریبونال» یا «دادگاه آبان» و نمایشگاه‌هایی از عکس و وسایل شخصی باقیمانده از زندانیان اعدام‌شده در همین راستا قابل بررسی است.

یکی از مهمترین نمونه‌ها در این زمینه شاید دادگاه حمید نوری در سوئد باشد. او از کارگزاران دستگاه قضائی در زندان گوهردشت بود و متهم شد که در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ مشارکت داشته است. طی مدت برگزاری دادگاه بسیاری از زندانیان سیاسی سابق یا بستگان آنها در شبکه‌های اجتماعی فعالیت کرده و به بیان خاطرات خود پرداخته و شکاف و گسست نسل‌ها در این مورد را به میزان زیادی پر کردند. این فعالیت‌ها می‌تواند پایه‌ای برای فعالیت‌های مؤثرتر در آینده باشد.

۳- «سرکوب تجربیات»

اشاره به وضعیتی دارد که قربانیان سیاسی، چه در ایران و چه در آلمان شرقی، به دلایل مختلف از مواجهه با خاطرات تلخ و تجربیات دردناک خود اجتناب می‌کنند. این وضعیت در هر دو گروه قربانیان دیده می‌شود، اما شدت و دلایل آن ممکن است متفاوت باشد.

دلایل سرکوب عبارتند از:

- **نبود حمایت کافی:** به دلیل کمبود خدمات روانشناسی و مشاوره مناسب مجبور بودند با آسیب‌های روانی خود تنها بمانند. این شرایط باعث شده که بجای پردازش تجربیات، آنها را سرکوب کنند.

- ترس از بدتر شدن وضعیت روانی: برخی از قربانیان، به ویژه در آلمان شرقی، باور دارند که باز کردن پرونده تجربیات بی‌عدالتی و بازگویی خاطرات می‌تواند آنها را بیشتر دچار اضطراب، استرس یا افسردگی کند.

فرهنگ سکوت: در میان برخی تبعیدی‌های ایرانی، سکوت درباره تجربیات تلخ به نوعی مکانیزم بقای اجتماعی تبدیل شده است. افراد ممکن است با سرکوب این خاطرات بخواهند از برچسب خوردن یا قضاوت اجتماعی جلوگیری کنند.

سرکوب طولانی‌مدت می‌تواند به مشکلات روانی مزمن مانند افسردگی یا اضطراب شدید منجر شود. همچنین فرزندان قربانیان نیز ممکن است به دلیل سکوت والدین و عدم پردازش مناسب این تجربیات، با پیامدهای آن در والدین خود روبرو شوند.

۴- «تسلیم شدن»

تسلیم شدن به عنوان یک رویکرد منفعل در مواجهه با بی‌عدالتی‌های سیاسی توصیف می‌شود. این وضعیت زمانی رخ می‌دهد که فرد پس از تجربه آسیب‌های شدید یا در پی احساس شکست، از هرگونه مقاومت یا تلاش برای بهبود شرایط خود دست بکشد. نشانه‌های تسلیم عبارتند از:

- **قطع ارتباط اجتماعی:** قربانیانی که تسلیم می‌شوند، اغلب از زندگی اجتماعی کنار می‌کشند و مشارکت در فعالیت‌های جمعی را کنار می‌گذارند.

- **افسردگی و انزوا:** به ویژه در میان تبعیدی‌های ایرانی، این افراد ممکن است خود را شکست‌خورده بدانند و به افسردگی عمیق دچار شوند. نویسنده حتی اشاره می‌کند که قربانیانی که در این دسته قرار می‌گیرند، به دلیل شدت آسیب‌ها حتی توانایی شرکت در مصاحبه‌ها را نیز نداشتند.

- **احساس شکست نسل سیاسی:** در میان تبعیدی‌های ایرانی، احساس شکست در برابر آرمان‌های انقلابی نسل خود و ناکامی در تغییر نظام سیاسی، یکی از عوامل کلیدی تسلیم شدن به شمار می‌رود. پیامدهای این تسلیم عبارتند از:

- **افسردگی عمیق:** در موارد شدید، تسلیم شدن می‌تواند به ناامیدی کامل از زندگی منجر شود و فرد را از هرگونه فعالیت اجتماعی یا سیاسی بازدارد.

- **قطع امید برای تغییر:** این حالت معمولاً با احساس عدم توانایی برای تأثیرگذاری بر آینده سیاسی یا اجتماعی همراه است.

تفاوت‌های سرکوب و تسلیم

سرکوب: رویکردی فعال است که فرد آگاهانه یا ناخودآگاه خاطرات و تجربیات تلخ را کنار می‌زند تا بتواند به زندگی ادامه دهد، اما همچنان ممکن است در فعالیت‌های اجتماعی یا سیاسی مشارکت داشته باشد.

تسلیم: رویکردی منفعل است که فرد بطور کامل از زندگی اجتماعی و سیاسی کنار می‌کشد و احساس شکست یا بیهودگی بر او غلبه می‌کند.

بالتزر نتیجه می‌گیرد: در مجموع، این دو واکنش در هر دو گروه قربانیان ایرانی و آلمان شرقی دیده می‌شود، اما به دلایل مختلف اجتماعی، سیاسی و روانشناختی شدت و ابعاد متفاوتی دارند. قربانیان سیاسی با تداوم فعالیت‌های خود تلاش می‌کنند از بی‌قدرتی ناشی از سرکوب‌ها رهایی یابند و نقش مهمی در تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی ایفا کنند.

زنان و برخورد با تجربیات ظلم و ستم سیاسی

دکتر هانه بالتزر در بررسی روش‌های مواجهه با تبعید و تجربه بی‌عدالتی، یک دسته‌بندی جداگانه دیگر هم در مورد زنان فعال سیاسی آورده است. او می‌نویسد: برخورد با پیگرد سیاسی در ایران را می‌توان از طریق بررسی برنامه زندگی زنان ایرانی در تبعید استخراج کرد. فرار از ایران با امیدی همراه بود که از یکسو، جان خود یا اعضای خانواده را نجات دهند و از سوی دیگر، اکثر زنان قصد داشتند که مبارزه سیاسی خود را در تبعید ادامه دهند. کار سیاسی در ایران دیگر امکان‌پذیر نبود، مگر اینکه فرد توسط رژیم ایران زندانی شود. در پژوهش انجام گرفته پاسخ زنان برای چگونگی «ادامه مبارزه آری یا نه، چگونه»، سه نوع الگوی مواجهه شناسایی شد: «مستعفی»، «سیاستمدار حرفه‌ای» و «فمینیست».

۱- نوع «مستعفی»

نمایانگر شخصی است که تبعید خود را به عنوان نتیجه شکست نسل سیاسی‌ای تفسیر می‌کند که با آرمان‌های آن در ایران همسو شده بود. از آنجا که تمام زندگی او به موفقیت گروه‌های مخالف در ایران وابسته بود، با شکست آنها، فضای اجتماعی که تا آن زمان در آن فعالیت داشت را نیز از دست داد. رویارویی با چالش‌های جامعه آلمان، به ویژه روند طولانی پناهندگی و محدودیت‌های مرتبط با آن، همراه با تجربیات پیگرد در ایران و فرار، این فرد را به افسردگی عمیقی فرو بُرد که با «رویکرد سیاسی منفعل» همراه بود. با این حال، ممکن است این انفعال به عنوان یک رویکرد فعال نیز تفسیر شود که به عنوان راهکاری برای حل مشکلات کنونی زندگی تازه اش به کار می‌رود. بطور کلی، نوع «مستعفی» یا کنارگیری کرده، تجربه‌های زنانی را نمایان می‌کند که توانایی فعالیت سیاسی آنها به دلیل پیگرد سیاسی در کشور مبدا و موانع حقوقی و اجتماعی در تبعید به شدت محدود شده است.

۲- نوع «سیاستمدار حرفه‌ای»

نمایانگر شخصی است که همچنان در تبعید به تعهدات سیاسی خود ادامه می‌دهد و این امر نشان‌دهنده «تداوم اهداف سیاسی» اوست. این اهداف سیاسی می‌توانند در آلمان دنبال شوند و بنابراین زندگی در تبعید بطور فعال برای کار سیاسی استفاده می‌شود. زندگی این افراد به قدری تحت تاثیر تعهدات سیاسی است که آنها نمی‌توانند چیزی غیر از «یک سیاستمدار حرفه‌ای» باشند.

۳- نوع «فمینیست»

برخی زنان سیاسی ایرانی که در آلمان زندگی می‌کنند، در تبعید به واسطه تجربیات سیاسی و ناامیدی‌هایشان در ایران به یک دیدگاه «فمینیستی» درباره سیاست رسیده‌اند. در تبعید، این افراد می‌توانند به همراه دیگر زنان ایرانی که تاریخچه سیاسی مشابه یا قابل مقایسه‌ای داشتند، چشم‌اندازهای سیاسی جدیدی را توسعه دهند.

بالتازر نتیجه می‌گیرد: بطور کلی، این یافته‌ها نشان می‌دهد که زندگی در تبعید هم فرصت‌ها و هم موانعی را برای افراد فراهم می‌کند و کار سیاسی در آلمان می‌تواند یکی از راه‌های مبارزه با سرکوب‌های دوره زندگی در ایران باشد، اما لزوماً چنین نیست.

بخش سوم

بخش بزرگی از کتاب دکترهانه بالتازر به بررسی وضعیت سلامتی، به ویژه سلامتی روحی- روانی ایرانیان پناهنده با پیشینه پیگرد سیاسی یا سابقه زندان و شکنجه اختصاص دارد. در این بررسی، هم خود آسیب دیدگان و هم خانواده آنها مورد توجه قرار گرفته‌اند. همچنین مصادیق آسیب و ضربات روحی- روانی (تروما)، آسیب روحی- روانی پس از استرس و نیز «ترومای فرانسلی» با دقت مورد بررسی قرار گرفته است.

توضیحات این بخش می‌تواند برای بسیاری از زندانیان سابق یا همه آنها که خود یا خانواده‌شان به دلیل سرکوب و پیگرد سیاسی از سوی رژیم ایران تحت فشار فکری- عصبی یا فشارهای روحی- روانی قرار داشته‌اند، مفید باشد. بیشتر دانستن در این مورد و صحبت کردن درباره آن در خانواده می‌تواند مفید بوده و از مزمن شدن یا انتقال سخت آن به ویژه به فرزندان جلوگیری نموده یا میزان آسیب‌رسانی آن را کم و محدود کند.

وضعیت سلامتی جسمی- روانی

وضعیت سلامتی افراد مورد نظر به دو بخش سلامت جسمی و روانی تقسیم می‌شود.

سلامت جسمی

تقریباً هیچ تحقیقی در مورد وضعیت سلامت ایرانیان وجود ندارد. با اینهمه می‌توان از اطلاعات پراکنده موجود برخی نتیجه‌گیری‌ها را استخراج کرد: بسیاری از ایرانیان حتی اگر ارتباطات اجتماعی داشته باشند تحت فشار «تنهایی، انزوای اجتماعی و مشکلات روانی» هستند. می‌توان فرض کرد که این چالش‌ها برای ایرانیان در تبعید که موقعیت اقامتی بهتری دارند، اکنون تغییر کرده است.

وضعیت سلامت جسمی ایرانیان تحت تعقیب سیاسی بطور کلی متوسط تا خوب است و مشکلات جسمی بیشتر به افزایش سن نسبت داده می‌شود تا دوره تعقیب سیاسی. با این حال، بازماندگان شکنجه اغلب با مشکلات شدید جسمی مواجه هستند. همچنین سوء استفاده جنسی و تجاوز در زندان‌ها نیز آثار خود را بر این افراد گذاشته است که به صورت علائم روان‌تنی بروز می‌کند.

سلامت جسمی افراد تحت آزار و اذیت سیاسی متفاوت است. بسیاری از آنها از نظر جسمی احساس خوبی دارند و معتقدند که در آلمان از لحاظ پزشکی به خوبی تحت پوشش هستند. شکایت‌های موجود به ندرت با تجربیات آزار و اذیت در ایران مرتبط دانسته می‌شود. با این حال، علائم روان‌تنی وجود دارد که نیاز به درمان پزشکی دارند. بیماری‌های شدید معمولاً به دلیل سن بالا توجیه می‌شوند و با توجه به دسترسی مناسب به مراقبت‌های پزشکی در آلمان، افراد این موضوع را مثبت ارزیابی می‌کنند.

با این حال، بازماندگان شکنجه اغلب با محدودیت‌های جسمی شدیدی مواجه هستند. این مشکلات از آسیب‌های دیسک کمر تا مشکلات بینایی و دندان به دلیل ضربات و شکنجه‌ها در دوران حبس متغیر است. بسیاری از بازماندگان همچنین تجاوز جنسی را تجربه کرده‌اند که هنوز بر سلامت روانی و جسمی آنها تأثیر می‌گذارد. این تجربیات معمولاً منجر به علائم روان‌تنی مانند سردرد، کمردرد و دردهای معده می‌شود که پزشکان علت فیزیکی برای آنها پیدا نمی‌کنند و آنها را به فشار روانی نسبت می‌دهند. این آسیب‌ها می‌تواند در جنبه‌های دیگر زندگی، مانند عدم توانایی در کار، یادگیری زبان یا مشکلات در روابط شخصی، به ویژه در افراد با تجربه سوء استفاده جنسی، تأثیر بگذارد.

سلامت روانی

هانه بالتزر در پژوهش خود می‌نویسد: سلامت روانی ایرانیان تحت تعقیب سیاسی عمدتاً ضعیف است، زیرا آنها در دوران تعقیب سیاسی در ایران و فرار به آلمان تجربیات آسیب‌زایی داشته‌اند که همچنان با آنها دست و پنجه نرم می‌کنند. شرایط سیاسی و نقض مداوم حقوق بشر در ایران که تا امروز بهبود نیافته، به ویژه بر این افراد بسیار فشار می‌آورد. بسیاری از آنها از اینکه در امنیت بوده و بقیه در خطر مانده‌اند، احساس عذاب وجدان دارند که این احساس را با تعهدات شدید اجتماعی و سیاسی در آلمان جبران می‌کنند. آنها نمی‌توانند به ایران بازگردند، زیرا خطر زندان، شکنجه و اعدام در آنجا وجود دارد. بسیاری از این افراد احساس دل‌تنگی شدید نسبت به ایران و خانواده‌های خود که در ایران مانده‌اند، دارند. مشکلات روانی آنها به صورت افسردگی، اختلال در خواب، (اختلال استرس پس از سانحه- PTSD) و افکار خودکشی بروز می‌کند. این مشکلات در مراحل مختلف تعقیب سیاسی، فرار و ورود به آلمان با شدت‌های متفاوتی تجربه شده‌اند و همچنان وجود دارند.

با این حال، بسیاری از این افراد ارزش این را که در آلمان در امان هستند و دیگر تحت تهدید مستقیم رژیم ایران قرار ندارند، می‌دانند. تنها تعداد کمی از آنها از روان‌درمانی برای واکاوی تجربیات ظلم و ستم خود استفاده می‌کنند، زیرا هنوز به دلیل تجربیات خود به بیگانگان اعتماد ندارند.

بالتزر به نقل از کارشناسان ایرانی در حوزه درمان و امور اجتماعی می‌نویسد: کارشناسان روان‌درمانگر که با ایرانیان تحت تعقیب سیاسی کار می‌کنند، سلامت روانی مراجعین خود را به دلیل فشارهای ناشی از تعقیب سیاسی و فرار عمدتاً ضعیف ارزیابی می‌کنند. یک کارشناس ایرانی در حوزه سلامت، اکثریت افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران را به لحاظ وضعیت روانی «بسیار، بسیار، بسیار آسیب‌دیده» توصیف می‌کند: «من به ندرت کسی را می‌شناسم که عواقب فرار، شکنجه، اخراج و این مسائل را با خود حمل نکند».

کارشناسان حوزه اجتماعی نیز سلامت روانی ضعیف این افراد را تأیید می‌کنند. به عنوان مثال، یک کارشناس ایرانی در حوزه اجتماعی گزارش می‌دهد که افراد پس از ورود به آلمان، به دلیل محدودیت‌های ناشی از روند پناهندگی، از نظر روانی تحت فشار قرار گرفتند: «آنها وطن خود را ترک کرده‌اند و اینجا نمی‌توانند برای وطن‌شان کاری انجام دهند، و این احساس بسیار وحشتناکی است».

سلامت روانی آنها همچنین به وضعیت اقامت‌شان وابسته است؛ افرادی که هنوز در فرآیند پناهندگی هستند، «در حالت تعلیق قرار دارند، نمی‌دانند چه خواهد شد، اجازه کار ندارند و در کمپ‌های پناهندگی زندگی می‌کنند».

زندگی در کمپ پناهندگان توسط یکی از کارشناسان اجتماعی ایرانی به عنوان وضعیت غیرانسانی توصیف شده است: «شما در وضعیت نامعلومی قرار می‌گیرید، جایی که حتی به عنوان انسان به حساب نمی‌آید چرا که هیچ توجهی به سرنوشت شخصی شما نمی‌شود، بلکه همه چیز به صورت جمعی دیده می‌شود. و این خیلی سخت است و افراد را نابود می‌کند». این وضعیت البته شامل افراد تحت تعقیب سیاسی ایرانی مورد بررسی در این پژوهش نمی‌شود، زیرا فرآیند پناهندگی آنها اکنون به پایان رسیده است.

طبق یافته‌های مطالعات تروما، یک کارشناس ایرانی گزارش می‌دهد که افراد در سن بازنشستگی دچار «حالت‌های درماندگی» می‌شوند، زیرا ضربه‌های روحی آنها ناگهان ظاهر می‌شود و به نمایش گذاشته می‌شود. در سن بازنشستگی، بسیاری از خاطرات تجربیات ناعادلانه آنها دوباره بروز می‌کند، زیرا آنها زمان بیشتری برای تفکر در این مورد دارند. در نتیجه، مشکلات روانی آنها می‌تواند تمام عمر آنها را تحت تأثیر قرار دهد. بطور کلی، سلامت روانی افراد تحت تأثیر تعقیب سیاسی و فرار آسیب دیده است، هر چند این آسیب‌ها با تعهدات اجتماعی و سیاسی بالا جبران می‌شوند.

دلالتگی برای وطن

دلالتگی برای ایران و درد ناشی از دوری، یکی دیگر از فشارهای روانی برای این افراد است. بسیاری از آنها با کار اجتماعی و سیاسی تلاش می‌کنند تا این احساس را تسکین دهند و از آسیب‌های بیشتر جلوگیری کنند. دلالتگی به نوعی انگیزه‌ای برای فعالیت‌های سیاسی آنهاست، زیرا با امید به بازگشت به ایران در صورت بهبود شرایط سیاسی همراه است.

احساس عذاب وجدان

هانه بالتزر در بخشی از پژوهش خود به موضوع حساس «عذاب وجدان» و «پی‌اعتمادی» و درگیری فکری-عاطفی روزانه ایرانیان با اخباری که از ایران می‌رسد، می‌پردازد: احساس عذاب وجدان، یکی از جنبه‌های مهم سلامت روانی افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران است. به دلیل تجربیات آنها از تعقیب سیاسی، سرکوب‌های مداوم و همراهی با زندان، شکنجه و اعدام افراد در ایران، بسیاری از آنها احساس عذاب وجدان یا احساس گناه می‌کنند، زیرا برخلاف کسانی که در ایران مانده‌اند، آنها در آلمان در امان هستند. این احساس گناه در کنار بار روانی اما انگیزه‌ای قوی برای این افراد است که

از خود توقعات زیادی داشته باشند و سعی کنند این گناه را از طریق تعهدات اجتماعی و سیاسی جبران کنند: «یعنی من خودم را از ۵۰ سال پیش به همین دلیل فدا کرده‌ام».

بی‌اعتمادی

یکی از چالش‌های بزرگ در درمان پیامدهای روانی این تجربیات، بی‌اعتمادی عمیق بسیاری از افرادی است که مورد آزار و اذیت سیاسی قرار گرفته‌اند. یکی از کارشناسان حوزه سلامت متوجه شده است که بسیاری از این افراد بی‌اعتمادی زیادی نسبت به دیگران، به ویژه نهادهای دولتی دارند. این بی‌اعتمادی نتیجه‌ی تجربیات آنها در ایران است، جایی که اغلب اطلاعات به مقامات دولتی منتقل می‌شود. در روان‌درمانی، ایجاد پایه‌ی اعتماد شرط اساسی است، اما این فرآیند به دلیل بی‌اعتمادی این افراد و همچنین به دلیل مسائل فرهنگی زمان زیادی می‌طلبد. در ایران معمولاً رایج نیست که افراد مشکلات شخصی یا تجربیات مربوط به ضربات روحی خود را با غریبه‌ها در میان بگذارند. این موضوع، گفتگو در مورد این مسائل را در روان‌درمانی دشوار می‌کند، زیرا صحبت کردن درباره‌ی آزارها و بدرفتاری‌ها اغلب با فشارهای عاطفی شدید همراه است. بی‌اعتمادی عمیق این افراد باعث می‌شود که بسیاری از آنها از دریافت کمک روان‌درمانی خودداری کنند یا نخواهند در گروه‌های درمانی روانشناسی شرکت کنند، و این امر امکانات بهبود وضعیت روانی آنها را محدود می‌کند.

اخبار و وضعیت سیاسی در ایران

وضعیت سیاسی و نقض حقوق بشر مداوم در ایران برای بسیاری از افرادی که پیشتر تحت تعقیب سیاسی قرار گرفته‌اند بسیار طاقت‌فرساست. این افراد دائماً شرایط سیاسی ایران را دنبال می‌کنند و این باعث فشارهای عاطفی و روانی سنگینی می‌شود. فعالیت‌های سیاسی آنها در آلمان به بسیاری از این افراد کمک می‌کند تا با این فشارها کنار بیایند. یکی از صاحب‌هوشوندگان اهمیت این فعالیت‌ها را در جلوگیری از غلبه‌ی نگرانی‌ها توصیف کرده است.

به ویژه بعد از ورود به آلمان، شرایط برای این افراد بسیار سخت بود، زیرا ارتباط با خانواده‌هایشان در ایران اغلب دشوار ممکن می‌شد. در سالیان پیشتر مراکز مشاوره برای حمایت از آنها کم بودند. بسیاری از آنها با نگرانی‌های خود تنها می‌ماندند. دریافت روزانه‌ی اخبار دستگیری و اعدام در ایران فشار روانی شدیدی به آنها وارد می‌کرد و اغلب منجر به بازتولید ضربه روحی (بازگشت تروما) می‌شد. به همین دلیل فعالیت‌های سیاسی عمداً به عنوان راهی برای مقابله با این احساسات دشوار و حفظ فعالیت به کار گرفته می‌شود.

تروما و استرس پس از سانحه (PTSD)

این قسمت از پژوهش به ویژه برای افرادی که از ضربات روحی و جسمی رنج برده و خانواده آنان نیز در معرض پیامدهای آن قرار گرفته‌اند، بسیار مهم است. هانه بالتزر در این مورد می‌نویسد: بسیاری از افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران به دلیل تجربه‌های ناعادلانه خود، دچار تروما شده‌اند که به شکل‌های مختلف بروز می‌کند. این ضربات ناشی از تعقیب سیاسی، شکنجه و فرار هستند و به صورت افسردگی، اضطراب، مشکلات خواب و افکار خودکشی بروز می‌کنند. تجربه‌های زندان به

ویژه تأثیر عمیقی بر این افراد داشته، زیرا بسیاری از آنها در زندان‌های ایران مورد سوء استفاده و شکنجه قرار گرفته‌اند. همانطور که یکی از افراد می‌گوید، این تجربه‌های تلخ «همیشه در وجود و در خودآگاه ما باقی خواهند ماند». بسیاری از این افراد از مشکلات خواب رنج می‌برند که از زمان تجربه‌های ناعادلانه خود آغاز شده است: «من بیش از ۳۰ سال است که نمی‌توانم درست بخوابم. سال‌های اول بدون نور نمی‌توانستم بخوابم، اما حالا با درمان شخصی کمی بهتر شده‌ام».

تعقیب سیاسی در ایران تا امروز تأثیرات روانی و جسمی خود را بر این افراد حفظ کرده است. برخی از آنها به ویژه پس از فرار به آلمان در دوران رسیدگی به درخواست پناهندگی خود یا هنگام مواجهه با احتمال بازگردانده شدن به ایران، افکار خودکشی داشتند: «اگر من مجبور به بازگشت به ایران شوم، خودم را همینجا می‌کشم».

اگرچه این افراد با ضربات و آسیب‌های زیادی روبرو بوده‌اند، اما همگی نگرش مثبتی به زندگی دارند و به تمرکز بر فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی خود ادامه می‌دهند. این فعالیت‌ها اغلب با امید به بهبود اوضاع سیاسی در ایران همراه است.

آسیب‌ها و ضربات «فرانسلی»، وضعیت زندگی فرزندان و نوه‌ها

منابع فارسی‌زبان در مورد «ضربات روحی فرانسلی» بسیار محدود است. پژوهش انجام شده توسط دکتر هانه بالتزر موضوع «ترومای فرانسلی» را به خوبی توضیح داده است. او با استفاده از تجربه آلمان شرقی و ایران، تصویر روشنی از آن ارائه می‌دهد. آسیب‌های «فرانسلی» به رابطه بین افراد تحت تعقیب سیاسی و فرزندان آنها اشاره دارد. فرآیندی که در آن، کنار آمدن با این ضربات با روایت‌های خانوادگی و جهت‌گیری‌های ارزشی در هم تنیده شده و به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود.

بالتزر می‌نویسد: مطالعات مختلفی در مورد انتقال تروما (آسیب روحی- روانی) از نسلی به نسل دیگر وجود دارد که عمدتاً به دوران نازی‌ها می‌پردازد. «ترومای فرانسلی» را باید به عنوان یک فرآیند پیچیده انتقال که به صورت دیالوگ بین فرد و جامعه در هم تنیده، و پیوسته در معرض فرآیندهای دگرگونی قرار دارد، درک کرد.

هیچ مطالعه تجربی شناخته شده‌ای در مورد نوادگان ایرانیان تحت تعقیب سیاسی در ایران که ساکن آلمان شده‌اند وجود ندارد. مستند «متولد اوین» ساخته مریم زارع بازیگر، فیلمساز و نویسنده ایرانی-آلمانی که در زندان اوین در ایران به دنیا آمده است به تجربیات خودش به عنوان دختر افراد تحت پیگرد سیاسی از ایران می‌پردازد. مادر مریم، نرگس اسکندری- گرونبرگ شهردار فرانکفورت است.

بالتزر ادامه می‌دهد: کارشناسان بر این باورند که عواقب تعقیب سیاسی نسل به نسل منتقل می‌شود، بطوری که فرزندان این افراد نیز از آثار آسیب‌های روحی آنها رنج می‌برند. برای فرزندان افراد سیاسی مورد پیگرد، تجارب ناعادلانه والدین همچنان موضوعی است که آنها با والدین خود یا دیگر فرزندان سیاسیون درباره آن صحبت می‌کنند. بسیاری از آنها تا بزرگسالی متوجه اهمیت پیگرد سیاسی والدین بر زندگی خود نشده‌اند و به تدریج این تأثیرات را درک کردند. آگاهی از تأثیرات پیگرد سیاسی به آنها کمک می‌کند تا تجارب خود را بهتر تحلیل کنند و در همین ارتباط گفتگو با والدین در این زمینه مفید است.

در خانواده‌ها پیگرد سیاسی معمولاً از اهمیت بالایی برخوردار است، هرچند که این موضوع توسط همه اعضای خانواده مورد بحث قرار نمی‌گیرد. عدم صحبت در باره تجارب ناعادلانه والدین می‌تواند به بار روانی سنگینی برای فرزندان منجر شود.

با این حال، اگر والدین بیش از حد از پیگرد سیاسی خود صحبت کنند و آن را به عنوان محور زندگی خود قرار دهند، این می‌تواند برای فرزندان بار روانی ایجاد کند. بسیاری از فرزندان تمایل دارند تا تجارب ناعادلانه والدین و تأثیر آن بر خود را مورد بررسی قرار دهند، به همین دلیل در تحقیقات علمی و مستندات مختلف شرکت می‌کنند.

موقعیت شغلی فرزندان

در پژوهش انجام شده در مورد فرزندان افرادی که تحت تعقیب سیاسی قرار داشته‌اند و موقعیت شغلی آنها نیز توضیح داده شده است. بالتزر به یکی از این فرزندان اشاره می‌کند که به دلیل مشکلات روانی و جسمی از کار افتاده و نمی‌تواند وارد بازار کار شود.

بالتزر در مورد موقعیت شغلی یا تحصیلی سایر فرزندان افراد تحت تعقیب سیاسی با سابقه تروما که مورد بررسی قرار گرفته‌اند می‌نویسد: سایر فرزندان فعالیت‌های تحصیلی آنها در زمینه‌های علوم انسانی و طبیعی است، اما ارتباط مستقیمی با تعقیب سیاسی والدین ندارند. بطور کلی واضح است که بیشتر این فرزندان با وجود محدودیت‌های ناشی از تعقیب سیاسی والدین، که به ویژه در دسترسی محدود آنها به سیستم آموزشی مشهود است، توانسته‌اند در حرفه‌های خود به موفقیت‌هایی دست یابند و موقعیت خود را در زمینه شغلی تحقق بخشند.

به عقیده‌ی کارشناسان ایرانی در حوزه اجتماعی، تعقیب سیاسی والدین تأثیری بر گرایش سیاسی فرزندان نیز دارد، زیرا آنها را به سمت سیاسی شدن سوق می‌دهد. به ویژه در مواردی که یکی از والدین زندانی می‌شود، کودکان درد و رنج والد دیگر را درک می‌کنند و نگرش منفی نسبت به سیاست کشور خود پیدا می‌کنند: «این کودکان بسیار خشمگین می‌شوند... و به شدت به سمت رژیم ضدیت پیدا می‌کنند، اما برخی از آنها بسیار محافظه‌کار می‌شوند و از فعالیت‌های سیاسی ترس دارند».

عموماً پس از مطرح شدن موضوعات مربوط به تجربه تروما، روابط در خانواده بهبود می‌یابد، زیرا زمینه‌های پیگرد سیاسی والدین قابل درک می‌شود: «قبلاً من این موضوع را درک نمی‌کردم، صادقانه بگویم، شاید هم نمی‌خواستم درک کنم... این موضوع بد بود و هنوز هم احساس گناه می‌کنم». اما در موارد دیگر به دلیل عدم صحبت و درک موضوع از سوی فرزندان، رابطه با والدین هنوز تنش‌زاست: «ما واقعاً یکدیگر را دوست داریم و رابطه عمیقی داریم، اما نسبت به هم کم‌کاریم. زندگی‌مان بیشتر «در کنار هم» می‌گذرد».

یکی از فرزندان افرادی که تحت پیگرد بوده، به دلیل عدم صحبت با والدین‌اش رنج می‌برد و در نتیجه اکنون که خود دارای فرزند شده، با فرزندانش بطور شفاف در مورد تجربیاتش صحبت کرده

است: «می‌خواستم حتماً آنها بفهمند چرا اینگونه هستم و چه در گذشته اتفاق افتاده است. زیرا من هنوز هم این موضوع را که از گذشته مادرم و پدرم نمی‌دانم، تلخ می‌دانم».

یکی دیگر از فرزندان افرادی که تحت پیگرد بود، به این موضوع اشاره می‌کند که رابطه‌اش با والدین به خاطر آثار پیگرد سیاسی دشوار است، زیرا مادرش نسبت به دیگران بسیار مشکوک است و هرگونه ارتباط را به دقت بررسی می‌کند: «مادرم هر کسی را که به خانه می‌آوری، قضاوت می‌کند». این تنش‌ها در خانواده، بر فرزندان نسل‌های بعدی نیز تأثیر می‌گذارد: «و متوجه می‌شوم که این موضوع به نسل سوم نیز منتقل می‌شود».

کمبود اعتماد به نفس، رابطه با والدین را مختل می‌کند که این موضوع برای فرزندان بسیار دشوار است: «باید به کودک اعتماد کرد و این را محترم شمرد».

به گفته کارشناسان ایرانی در حوزه اجتماعی و سیاسی، حبس والدین به دلیل فعالیت‌های سیاسی می‌تواند تأثیر عمیقی بر تصویر فرزندان از آنها داشته باشد و صحبت کردن درباره این موضوع می‌تواند مفید باشد: «بعدها وقتی این کودک کمی بزرگتر می‌شود، همیشه از جامعه می‌شنود: «زندان برای افراد بد است...» و به همین دلیل همواره این سؤال وجود دارد: پس چرا پدرم در زندان است؟ آیا او هم فرد بدی است؟»

طولانی بودن جدایی از والدین به دلیل حبس و فرار، ایجاد ارتباط با آنها را دشوار می‌کند. به ویژه در ایران در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی، بسیاری از زندانیان سیاسی «بیش از یک دهه فرزندان و گاهی همسران خود را نمی‌دیدند... این موضوع به تفاوت‌ها و اختلافات فرهنگی و عاطفی می‌انجامد که پس از مدتی به برخی تضادها منجر می‌شود».

پس از آزادی زندانیان سیاسی، غالباً بین فرزندان و والدین تحت پیگرد، به دلیل زیر سؤال بردن اقتدار آنها، درگیری‌هایی ایجاد می‌شود که به ویژه در مورد مردان صادق است: «... به ویژه با پدر، که اقتدار او زیر سؤال رفته است... این موضوع به ویژه در مورد مسائل فرهنگی و برابری و... مسائل اقتدار واقعاً یک سؤال بزرگ بود».

دیدگاه کارشناسان

هانه بالتزر به نقل از کارشناسانی که با آنها مصاحبه کرده می‌نویسد: همه کارشناسان تأیید می‌کنند که سلامت روانی افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران به شدت آسیب دیده است. یکی از کارشناسان سیاسی ایرانی می‌گوید که اگرچه وضعیت روانی این افراد در آلمان بهبود یافته، اما این مشکل همچنان آنها را همراهی می‌کند. یک روان‌درمانگر نیز بسیاری از مراجعین ایرانی خود را با PTSD و اختلالاتی مانند افسردگی، اضطراب و وابستگی به مواد مخدر تشخیص داده است. به گفته یکی از کارشناسان سلامت، شهروندان ایرانی به ندرت به روان‌درمانگر مراجعه می‌کنند، زیرا از نظر فرهنگی برای آنها این کار دشوار است. تنها در موارد بسیار شدید به دنبال کمک حرفه‌ای می‌روند.

برای بسیاری از بازماندگان شکنجه، مشکلاتی مانند اختلال شخصیت نیز بروز می‌کند که باعث می‌شود با خود و دیگران به سختی کنار بیایند، دچار ترس از آینده و افکار خودکشی می‌شوند و به

دیگران بی‌اعتمادند. یک کارشناس اجتماعی ایرانی می‌گوید که بازماندگان شکنجه به دنبال عدالت هستند و نه فقط درمان پزشکی، زیرا حتی پس از ۴۰ سال، آثار تروما در آنان همچنان باقیست.

نویسنده نتیجه می‌گیرد: در حال حاضر، هیچ‌گونه خدمات دولتی خاص برای بهبود وضعیت افرادی که از ایران به آلمان آمده‌اند و آسیب روانی دیده‌اند، وجود ندارد، در حالی که این افراد به شدت به این خدمات نیاز دارند. درخواست برای مشاوره روانی- اجتماعی برای پناهندگان بلافاصله پس از ورود به آلمان وجود دارد و همچنین نیاز به حمایت در پروسه پناهندگی احساس می‌شود، اما به سادگی قابل دسترس نیست. علاوه بر این، روند رسیدگی به درخواست پناهندگی باید تسریع شود، زیرا تنها با یک اقامت مطمئن، می‌توان به بهبود جنبه‌های زندگی مانند کار، درآمد و مسکن و درمان پرداخت.

برای درک بهتر برخی مشابهت‌ها در مورد افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران و آلمان شرقی در زیر و بطور فشرده به ضربات روحی فرانسلی در آلمان شرقی اشاره می‌شود.

تجربه «ترومای فرانسلی» در آلمان شرقی

نویسنده در پژوهش خود درباره ترومای «فرانسلی» و تجربه افراد تحت پیگرد سیاسی از جمهوری دموکراتیک آلمان می‌نویسد: تأثیرات آزار و شکنجه سیاسی در جمهوری دموکراتیک آلمان بر نسل‌های بعدی در مطالعات مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. نسل بعدی کسانی که توسط سازمان امنیت SED (حزب متحده سوسیالیستی در آلمان شرقی) تحت تعقیب سیاسی قرار گرفتند، اظهار داشتند که به اشکال مختلف از درد و رنج والدین‌شان تاثیر پذیرفته‌اند. با توجه به مزمن بودن علائم آزار و اذیت والدین که توسط کنارگیری از ارتباطات اجتماعی و سطح بالای بی‌اعتمادی مشخص می‌شود، بسیاری از فرزندان مجبور به مواجهه با تاریخچه آزار و اذیت والدین خود می‌شوند. امری که موجب درد و فشارهای روحی بر آنان می‌شود.

در پژوهش به میزان مراجعه خانواده‌های درگیر با ضربات روحی به مراکز مشاوره اشاره شده و در مورد یکی از آنها نوشته شده است: این واقعیت که پیگرد سیاسی والدین بر سلامت روانی نسل‌های بعدی تأثیر می‌گذارد، از افزایش درخواست‌ها در مرکز مشاوره «گگن‌ویند» در برلین مشخص می‌شود. پیامدهای پیگرد سیاسی والدین می‌تواند به اشکال مختلف بر فرزندان آنها منتقل شود، زیرا آنها نه تنها از طریق تجربه مستقیم پیگرد، بلکه به صورت غیرمستقیم نیز تحت تأثیر تجربیات پیگرد والدین قرار می‌گیرند. حتی در کودکانی که به وضوح پس از تروما یا پیگرد والدین متولد شده‌اند، این تجربیات می‌تواند بر آنها تأثیر بگذارد. تجربیات ضربات روحی همچون پیگرد سیاسی، برای نسل بعدی اهمیت دارد، با این حال هنوز ثابت نشده است که «آیا این تغییرات به صورت ژنتیک و بیولوژیک نیز به ارث می‌رسند یا از طریق تغییرات رفتاری منتقل می‌شوند».

در یک مطالعه که روی فرزندان زندانیان سیاسی سابق رژیم SED در مقایسه با جامعه انجام شده، اختلالات روانی شدیدی همچون اضطراب، افسردگی و PTSD (اختلال استرس پس از سانحه) مشاهده شده است.

در میان بستگان افراد تحت پیگرد سیاسی نیز پیامدهایی بر وضعیت زندگی آنها مشاهده می‌شود. اکثر بستگان مصاحبه‌شده، فرزندان یا همسران افراد تحت پیگرد هستند و به ندرت خواهران و برادران یا

والدین آنها. وضعیت سلامت بستگان متفاوت است، با این حال، بیشتر آنها از پیامدهای روانی پیگرد سیاسی افراد تحت پیگرد گزارش می‌دهند. با اینکه بیشتر بستگان دارای مدارک تحصیلی خوبی هستند، برخی از آنها از مشکلاتی در مسیر تحصیلی خود گزارش می‌دهند. این موضوع می‌تواند بر روند شغلی و درآمد آنها نیز تأثیر بگذارد. از نظر وضعیت اجتماعی، حدود نیمی از بستگان گزارش می‌دهند که پیگرد سیاسی تأثیری بر روابط اجتماعی آنها نداشته است. با این حال، برخی از بستگان می‌گویند که در اعتماد به دیگران و برقراری ارتباط با مردم دچار مشکل هستند.

در پژوهشی مرتبط با جمهوری دموکراتیک آلمان وضعیت فرزندان افراد تحت پیگرد سیاسی با استفاده از روش‌های کیفی و کمی مورد بررسی قرار گرفته و مشخص شده که همه فرزندان از تجربیات ظلم و ستم والدین خود مطلع نبوده‌اند، زیرا برخی از آنها بسیار جوان بوده و والدین نمی‌خواستند آنها را تحت فشار قرار دهند.

هانه بالتزر به اهمیت صحبت فرزندان با والدین اشاره کرده و می‌نویسد که صحبت با والدین درباره پیگرد سیاسی برای بیشتر فرزندان مفید بوده است: «در این گفتگوها برخی فرزندان توانستند تجربیات والدین خود را پردازش کرده و تأثیرات و تأثیرگذاری‌های خود را از طریق تجربه ظلم و ستم والدین بهتر درک کنند». نیمی از فرزندان شرکت‌کننده احساس می‌کنند که «امروز نیز همچنان به شدت تحت تأثیر آن تجربیات قرار دارند». وضعیت مادی فرزندان نیز «تحت تأثیر این قرار دارد که پیگرد سیاسی والدین چگونه بر زندگی خود آنها، به ویژه تحصیلات، حرفه و وضعیت اجتماعی و سلامتی آنان تأثیر گذاشته است».

رابطه فرزندان با خانواده اغلب خوب است، با این حال برخی فرزندان رابطه بدی با آنها دارند و حتی تماس با خانواده خود را قطع کرده‌اند. گفتگو درباره پیگرد سیاسی والدین عمدتاً با همسران و دوستان انجام می‌شود. تمایل به برقراری ارتباط با دیگر فرزندان افراد تحت پیگرد سیاسی وجود دارد.

پیامدهای سلامت روانی پیگرد سیاسی والدین بر فرزندان متفاوت است. برخی از آنها دچار اختلالات روانی مانند فوبیاهای اجتماعی و اضطراب شده‌اند که با تجربیات ظلم و ستم والدین مرتبط است.

«روانشناسی عملیاتی» و تجربه آلمان شرقی در «سرکوب علمی» مخالفین سیاسی

رژیم‌های ایران و آلمان شرقی در سرکوب مخالفان سیاسی و فعالان حقوق بشر شباهت‌های زیادی دارند. هر دو از روش‌های مشهودی مانند حبس، شکنجه و اعدام استفاده کرده‌اند. اما در آلمان شرقی با ظهور «روانشناسی عملیاتی-Operational Psychology» در دهه ۱۹۷۰، سرکوب‌ها به اشکال غیرمشهود مانند تحریب روانی گرایش یافت تا کمتر مورد توجه جهان قرار گیرد.

توضیحات بیشتر در مورد «روانشناسی عملیاتی»

توضیحات این قسمت تا پایان بخش سوم در کتاب نیامده و برای آشنائی بیشتر با روش کار دستگاه اطلاعاتی-امنیتی آلمانی شرقی به ویژه «روانشناسی عملیاتی» اضافه می‌شود. دستگاه سیاسی و امنیتی آلمان شرقی-اِشتازی-Stasi از روش‌های مبتنی بر «روانشناسی عملیاتی» برای کنترل، نظارت و سرکوب مخالفان استفاده می‌کرد. این روش‌ها که به شکلی علمی و سازمانیافته

اجرا می‌شدند، بر پایه شناخت رفتار انسانی، تحلیل روانشناختی، و بهره‌برداری از آسیب‌پذیری‌های فردی و اجتماعی طراحی شده بودند. «روانشناسی عملیاتی» بطور کلی به نوعی رویکرد روانشناسی اطلاق می‌شود که بر تعاریف عملیاتی، اندازه‌گیری‌های عینی و روش‌های تجربی تأکید دارد. این مفهوم معمولاً در ارتباط با رفتارگرایی و علوم روانشناختی که به دنبال ارائه تعاریف دقیق و قابل مشاهده از پدیده‌های ذهنی و رفتاری بودند، مطرح می‌شود. روش‌های مبتنی بر «روانشناسی عملیاتی» در دستگاه امنیتی آلمان شرقی را می‌توان چنین برشمرد:

۱- تحلیل روانشناختی افراد و گروه‌ها

- اشتنازی با جمع‌آوری اطلاعات دقیق از زندگی شخصی، عادات، روابط اجتماعی، و نقاط ضعف روانی افراد، از این داده‌ها برای اعمال فشار و کنترل استفاده می‌کرد.
- تحلیل‌های روانشناختی برای پیش‌بینی رفتار مخالفان و طراحی راهبردهای سرکوب بدون نیاز به خشونت علنی به کار گرفته می‌شد.

۲- ایجاد حس ناامنی و بی‌اعتمادی

- یکی از روش‌های برجسته اشتنازی تحت عنوان *Zersetzung* (به معنای «تجزیه» یا «فرسایش»، در اینجا به معنی درهم شکستن) اجرا می‌شد. این روش شامل:
 - ایجاد شک و بی‌اعتمادی میان مخالفان و همکارانشان
 - ارسال نامه‌های جعلی یا دستکاری اطلاعات شخصی برای تخریب روابط اجتماعی یا خانوادگی
 - انتشار شایعات و اطلاعات نادرست
 - مانع‌تراشی در امور روزمره زندگی (مانند محرومیت از شغل یا خدمات عمومی)
- هدف این بود که افراد دچار اضطراب، انزوا و ناتوانی در مقاومت شده و در هم شکسته شوند.

۳- تضعیف روانی و فرسایش ذهنی

- اشتنازی از تکنیک‌های روانشناسی برای خسته کردن مخالفان بدون نیاز به دستگیری یا خشونت آشکار استفاده می‌کرد. به عنوان مثال:
 - تحت نظر گرفتن آشکار برای ایجاد حس پارانویا
 - تماس‌های تلفنی تهدیدآمیز یا حضور مداوم و مزاحم
 - قطع ناگهانی ارتباطات یا تغییرات غیرمنتظره در زندگی روزمره افراد

۴- بازجویی‌های روانشناختی

- بازجویی‌ها به گونه‌ای طراحی شده بودند که بازداشت‌شدگان را به لحاظ روانی تحت فشار قرار دهند:
 - استفاده از تکنیک‌های «بازی ذهنی» برای ایجاد تناقضات در پاسخ‌ها و افزایش استرس

- بهره‌گیری از اطلاعات شخصی فرد برای شکستن روحیه و ایجاد احساس گناه یا بی‌ارزشی
- ایجاد وابستگی روانی به بازجوها از طریق ترکیب تهدید و محبت

۵- کنترل اجتماعی گسترده

- دستگاه امنیتی آلمان شرقی از هزاران خبرچین و شبکه‌های نظارتی گسترده بهره می‌برد. این وضعیت باعث می‌شد:
 - مردم به صورت دائم احساس کنند که زیر نظر هستند.
 - حس همبستگی اجتماعی از بین برود و ترس از افشا شدن یا خیانت نزدیکان افزایش یابد.
 - مردم به همدیگر بدبین شده و به سختی به همدیگر اعتماد کنند.

۶- استفاده از روان‌شناسی جمعی

- روانشناسی عملیاتی در مدیریت تجمعات و کنترل ناآرامی‌ها نیز به کار می‌رفت:
 - طراحی فضاهای شهری و اجتماعات برای کاهش احتمال تشکیل گروه‌های مخالف
 - استفاده از تبلیغات دولتی برای ایجاد یکسانی و کنترل افکار عمومی
 - ترویج فرهنگ „نظارت متقابل“ برای ایجاد حس وفاداری به دولت و کاهش اعتماد عمومی

در دهه‌های بعد، „روانشناسی عملیاتی“ به سمت ترکیب روش‌های کمی و کیفی، همچنین توجه بیشتر به جنبه‌های ذهنی و شناختی انسان، تغییر جهت داد. با ظهور روانشناسی شناختی و علوم اعصاب، برخی از محدودیت‌های روانشناسی عملیاتی رفتارگرا نیز شناسایی و روش‌های آن تکمیل شد.

دستگاه‌های امنیتی آلمان شرقی به ویژه اِشتازی، از „روانشناسی عملیاتی“ نه تنها برای سرکوب فیزیکی، بلکه برای تخریب روانی و اجتماعی مخالفان استفاده می‌کرد. این روش‌ها با هدف کنترل نامحسوس و اجتناب از شورش‌های گسترده طراحی شده بودند و تا حد زیادی موفق به ایجاد فضایی از ترس و سرکوب شدند. با این حال، این استراتژی‌ها در بلندمدت به از بین رفتن اعتماد عمومی به خود نظام منجر شد و در نهایت با وجود همه این تلاش‌ها و روش‌های غیرانسانی برای سرکوب جامعه، رژیم کمونیستی جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) نیز سقوط کرد و به تاریخ سپرده شد.

بخش چهارم

امید به بازگشت به ایران

امید به بازگشت از تبعید برای بسیاری از افراد تحت تعقیب سیاسی از ایران، محور اصلی زندگی‌شان است. بسیاری از این افراد امیدوارند که وضعیت سیاسی ایران بهبود یابد و بتوانند به کشورشان بازگردند، و برای این هدف به فعالیت‌های سیاسی و حرفه‌ای در رشته‌های متفاوت مشغول هستند. در عین حال باید دانست که تفاوت‌هایی بین نسل‌های مختلف وجود دارد: در حالی که نسل‌های قدیمی‌تر

امید بیشتری به بازگشت دارند، نسل‌های جوانتر این امید را ندارند: «در گذشته همیشه در ذهنم بود: «من برمی‌گردم». هنوز هم در ذهنم این فکر را دارم که باید روزی این کشور را بسازیم. اما این امید هر روز کمتر می‌شود».

این امید به بازگشت از تبعید و همبستگی با مردم ایران، برای بسیاری از افراد منبعی مهم و انگیزه‌ای برای تعهد بالای سیاسی و اجتماعی آنها است. این هدف به وضوح در تمام زندگی آنها در آلمان وجود دارد و دلیل اصلی تلاش مستمر آنها برای تحصیل و آموزش بیشتر است: «خب، حالا... یادگیری زبان آلمانی را شروع کردم و فکر کردم که وقتی این آیت‌الله‌ها و این دیکتاتوری و این جنایت‌ها تمام شود، ما به ایران برمی‌گردیم. پس زبان آلمانی یاد گرفتم، اما آنها نرفتند. پس گفتم: «خب، حالا شروع به تحصیل می‌کنم»... و همیشه این امید بود که به ایران برمی‌گردم».

برای تقریباً همه افراد، این امید وجود دارد که وضعیت سیاسی ایران بهبود یابد، حتی اگر همه آنها انتظار نداشته باشند که در دوران زندگی خود این تغییرات را ببینند: «اما من هنوز امیدم را از دست نداده‌ام. می‌گویم: «مهم نیست. هیتلر رفت، اینها هم خواهند رفت». تاریخ همین است. روزی می‌روند. چه با من چه بدون من، آنها خواهند رفت».

به دلیل این امید، بسیاری از افراد تحت تعقیب از ایران همیشه به نوعی در حالت آماده برای بازگشت هستند و نمی‌توانند بطور کامل در آلمان احساس استقرار کنند.

با این حال، برخی از افراد هم دیگر این امید را از دست داده‌اند: «و اکنون، چه چیزی باید تغییر کند که بتوان به ایران بازگشت؟ از نظر سیاسی یا اقتصادی؟... این برای من بی‌معنی است و اصلاً به آن فکر نمی‌کنم». با اینهمه حتی کسانی که امیدی به بازگشت ندارند، هنوز از نظر اجتماعی و سیاسی بسیار فعال هستند.

بخش پنجم

بخش پایانی کتاب به نتیجه‌گیری و توصیه‌های سیاسی به سیاستمداران و دست‌اندرکاران رسانه‌ها و مراکز بزرگ مشاوره و خدمات اجتماعی اختصاص داده شده که بطور مختصر به آنها اشاره می‌شود:

توسعه خدمات حمایتی: افزایش مشاوره‌های روانشناسی با رویکرد فرهنگی حساس و تسریع فرایندهای پناهندگی برای ایرانیان ضروریست. تعداد روان‌درمانگران با دانش‌های لازم درباره پس‌زمینه‌های سیاسی تعقیب بسیار کم است و این می‌تواند موفقیت درمان را محدود کند. علاوه بر این، نیاز است که برای افراد از ایران رویکردهای فرهنگی حساس در درمان و دانش زبانی درمانگران به زبان مادری آنها فراهم شود. خدمات مشاوره روانشناسی باید در دوران آغاز پروسه پناهندگی ارائه شود، زیرا به ویژه زمان پس از ورود به آلمان برای شهروندان ایرانی به عنوان یک فشار بزرگ شناخته شده است.

تقویت فرهنگ یادآوری: اطلاع‌رسانی به عموم مردم درباره تعقیب سیاسی در ایران و گسترش اطلاعات به جامعه. برای جلوگیری از فراموش شدن خدمات مردم در راه دموکراسی و آزادی، ایجاد فرهنگ یادآوری و نیز ایجاد بستری برای به رسمیت شناختن تجربیات قربانیان و مشارکت جامعه و رسانه‌ها و سیاستمداران در این زمینه اهمیت داشته و باید آن را تقویت نمود.

حمایت از مقاومت مردم ایران: شهروندانی که در ایران مقاومت می‌کنند، استقامت زیادی نشان می‌دهند. سرکوب‌ها توسط رژیم ایران فشار زیادی به مردم وارد می‌کند که می‌تواند از طریق حمایت خارجی در زمینه تحریم‌های سیاسی و اقتصادی تغییرات مؤثری به همراه داشته باشد. اعمال تحریم‌ها و اعلام همبستگی بین‌المللی می‌تواند فشار مؤثری بر رژیم ایران وارد کند، همانطور که در مورد آلمان شرقی نیز تأثیرگذار بود.

کتابگزارى مشروح و مفصل حاضر با نقل قولی از یکی از پرسش‌شوندگان پایان می‌یابد که به خوبی بازتاب آگاهی و عزم راسخ مردم ایران برای گذار از جمهوری اسلامی است:

« رژیم ایران که همه چیز را در خطر می‌بیند، در برابر مردمی قرار دارد که چیزی برای از دست دادن ندارند. خواسته‌های مردم خطوط قرمز این رژیم هستند. هیچگونه چانه‌زنی وجود ندارد، خواسته‌های معترضان به هیچ وجه اصلاحی نیست، آنها خواستار یک انقلاب هستند.»